

کتابخانه و کتاب

تلاقی تاریخ، جغرافیا، ادب و عرفان حج

رسول جعفریان

به بوی آنکه شبی در حرم بیاسایند

هزار بادیه سهل است اگر ببینایند

اسلام با آمدن اعراب مسلمان به ایران فتح شد و پس از آمدن آنان، اسلامی شدن ایران از دو جهت آغازیدن گرفت. نخست با حمایت حکومت که در پی مسلمان کردن مردم بود و دیگری سکونت اعراب در نواحی مختلف از شهر و روستاها که در غالب آن‌ها، به خصوص قرایی که نزدیک شهرها بود سکونت گزیدند. اینان با حمایت حکومت برای خود مسجد ساختند و به تدریج در کنار آنان، ساکنان بومی نیز با اسلام آشنا شدند. این آشنایی نخست با خواندن قرآن و برگزاری نماز بود، اما به تدریج با حدیث نبوی و کم کم فتوا و فقه آشنا شدند. بحث زکات نیز که مربوط به حکومت بود، آنان را با بخش دیگری از دین آشنا کرد. به تدریج در دل ایران، در میان ساکنان بومی و مهاجر، اسلام جای خود را باز کرد. بدون شک، این روند، با نوعی تقابل - تعامل با آیین زرتشتی قرار داشت و تحت تأثیر فرهنگ بومی ایرانی، با مقابله یا معامله، راه برای شکل گیری افکار و اندیشه‌های جدید فراهم می‌گشت. در باره خود اسلام هم، اختلافات مذهبی پدید آمده در عراق، کم کم به ایران کشیده شد و مانند همان گرایش‌ها در نواحی ایران نیز پدید آمد، اما پس از چندی، شاید از قرن دوم به بعد، به تدریج خود سرزمین ایران با زایش‌های فکری - مذهبی نقش مؤثر در شکل دهی به فرقه‌های بعدی داشت. هر چه بود فرهنگ اسلامی در ایران شکل گرفت. یکی از ارکان این اسلام، رفتن به حج بود که طبقات مختلف مردم، به خصوص افراد فرهیخته که صاحب

* دانشیار دانشگاه تهران



مکتبی بودند، و از آن جمله عالمان، در آن مشارکت داشتند. آنان پس از عزیمت به حج، شهر به شهر حرکت کرده، در بغداد تأملی کرده، از آنجا به حرمین می‌رفتند. این مسأله برای تأثیر گذاری فکری روی ایران با توجه به دیداری که این افراد از کانون‌های فکری در بغداد و کوفه و مکه و مدینه داشتند، بسیار اهمیت داشت. این سنت سالیانه بود و بی‌وقفه ادامه داشت؛ زیرا درست است که حج در فاصله چند روز انجام می‌شد، اما کاروان حج که هر کدام از حاجانش از نقطه‌ای بودند، بیش از شش ماه ذهن جماعتی از حاضرین در کاروان یا مرتبطین و منسوبین با آن‌ها را در شهرها مشغول می‌کرد.

این توضیحات به آن دلیل بود که اهمیت حج در فرهنگ عمومی ایرانی، تا حدی نشان داده شود و مورد تأکید قرار گیرد. علاقه شگفت ایرانیان، به خصوص خراسانیان به حج، پدیده‌ای شگفت است که خود می‌تواند موضوع رساله‌ای مستقل باشد.

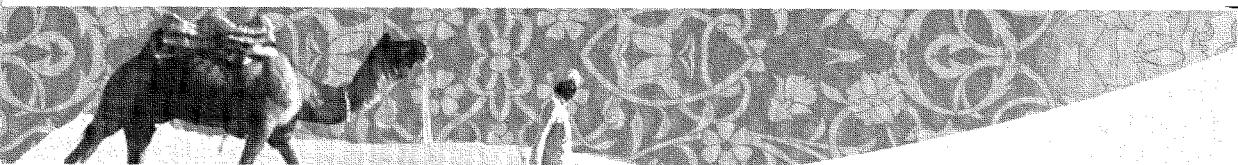
از سوی دیگر بررسی مسائل حج در ادبیات دینی ایران، کاری مهم و پردامنه است، اما آنچه به عنوان نمونه می‌تواند مورد توجه قرار گیرد، موضوعی است که این مقاله به آن اختصاص یافته و عنوان آن همان است که برای مقاله انتخاب کرده‌ایم و شرح آن نیاز به یک مقدمه کوتاه دارد.

زمانی که کاروان حج از هر نقطه ایران حرکت کرده، به بغداد می‌آمد، با سازماندهی جدید و البته در دل یک کاروان بزرگ، با شکل گرفتن کاروان‌های کوچک محلی، مسیر عراق تا حجاز - که در میان بادیه بود - آغاز می‌شد. این مسیر شامل دو بخش بود؛ نخست از عراق تا حجاز، دو راهی که کسی می‌توانست مکه یا مدینه را انتخاب کرده و به آن نقطه حرکت کند. دوم، پس از رفتن به هر کدام از شهرهای مکه یا مدینه در مرحله نخست، طی فاصله این دو شهر. کسی که اول به حج رفته بود، پس از آن باید به مدینه می‌رفت. بنابراین، باید بخش دیگری از بادیه را در آنجا طی می‌کرد که بیش از چهارصد کیلومتر بود. عکس این مطلب هم صادق بود. به هر حال «قطع بادیه» یا طی کردن این بادیه، در مرحله اول بیش از یک ماه و در مرحله میان مکه و مدینه بیش از ده روز به طول می‌انجامید.

پرسش ما این است که پیمودن بادیه و این تجربه دشوار، که مقدمه انجام حج بود، چه اثری در مجموع اثرات حج در فرهنگ ادبی - عرفانی ما داشته است؟

آنچه در مرحله نخست مهم است، توضیحی است که باید در باره موقعیت تاریخی - جغرافیایی بادیه داد. این کار ضمن آنکه اشاره شد، به صورت مختصر توضیح دیگری را هم خواهد داشت.

اما به لحاظ تأثیر دو جنبه جدا از هم اما از درون متصل و مرتبط را باید دنبال کرد؛ نخست بحث بادیه در ادبیات فارسی شامل نظم و نثر است و دیگر، بحث از بادیه در ادبیات عرفانی. این دو جدا و مربوط به دو حوزه ادب و دیگری عرفان است، و دایره هر کدام مستقل، اما از آنجا که زبان شعر به زبان عرفان نزدیک و در ادب فارسی کاملاً به هم تنیده است، این اشتراک نظر در فرهنگ اسلامی - ایرانی درباره



بادیه، ادبیات مشترکی را پدید آورده که غالباً یک سوی آن در ادبیات فارسی و سوی دیگرش در ادبیات عرفانی است. ما ضمن مرور کردن به موارد، هم مسائلی را به استقلال مطرح خواهیم کرد و هم مواردی را که این دو وجه کاملاً در هم تنیده است.

اما در بخش ادب فارسی آن باید گفت، کمتر شاعری از شعرای قرون طلایی شعر فارسی، قرن‌های پنجم و ششم وجود دارد که بخشی از درون‌مایه‌های شعری خود را مدیون حج و مظاهر آن از راه و احرام و طواف و زیارت نباشد. برخی به جد و واقعی، به استقبال حج رفته‌اند و بسیاری هم با استفاده از اصطلاحات و معارف حج، به عنوان ابزاری برای تشبیه و استعاره، غزل‌ها و قصاید خود را زینت داده‌اند. ماهیت نمادین و مناسب حج، این امکان را در اختیار آنان گذاشته است تا به بهترین شکل از آن برای مضامین شعری خویش استفاده کنند. در این باره تقریباً همهٔ این شاعران، توانایی‌های خود را به منصفه ظهور نهاده‌اند اما در این میان برخی بسیار جدی‌تر وارد شده‌اند. این نکته‌ای است که متخصصان تاریخ ادبیات باید آن را دنبال کنند. برخی از این شاعران؛ مانند خاقانی (م ۵۹۵) به حج، به مثابه اصلیت‌ترین مضمون برای اشعار خود توجه کرده است و چنان که در لباب الألباب آمده است: «اکثر اشعار او در جد و حکمت و صفت کعبه و بادیه و نعت رسول است»^۱، و دیگران، به جز آنان که اشعاری در خصوص حج یا حاجیان خاص سروده‌اند؛ مانند آنچه خاقانی در بارهٔ عصمة الدین بانو به جهت توفیق در ادای حج سروده^۲ یا آنچه سمرقندی سوزنی به سال ۵۵۳ در بارهٔ صدر جهان در بازگشت از حج سروده یا آنچه اوحدی (م ۷۳۸) در ترکیب «در آرزوی کعبه و زیارت مرقد رسول»^۳ سروده، از مفاهیم حج، به عنوان نمادهای بسیار رایج در تشریح دیدگاه‌های خود در غزل‌ها و قصاید استفاده کرده‌اند. زمانی که صدر جهان در سال ۵۵۲-۵۵۳ از حج برگشت، سوزنی قصیده‌ای در ستایش وی با این مطلع سرود:

محترم شاه شریعت آمد از بیت الحرم * * * آمد از بیت الحرم شاه شریعت محترم^۴

که تا پایان آن، همهٔ ایات گزارش حج و چگونگی آن و استفاده از مضامین آن در ترسیم یک فضای ادبی - عرفانی از حج است. سلمان ساوجی (م ۷۷۸) هم قصایدی دارد که به طور کامل بر محور حج سروده شده است؛ چنان که در مطلع یکی از این قصاید آمده است:

دارم آهنگ حجاز، ای بت عشاق نواز * * * راست ساز و نوایی ز بی راه حجاز.^۵

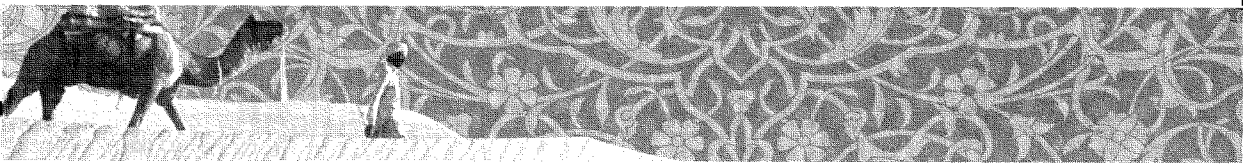
این غزل تا آخر با استفاده از مفاهیم و اصطلاحات حج شکل گرفته است. همین وضع را در قصیده‌ای با مطلع زیر شاهدیم:

ای سر کوی تو را کعبه رسانیده سلام * * * عاشقان را حرم کعبه کوی تو مقام^۶

بادیهٔ عرب کجاست؟

شماره ۸۴ / تابستان ۱۳۹۲

میقات

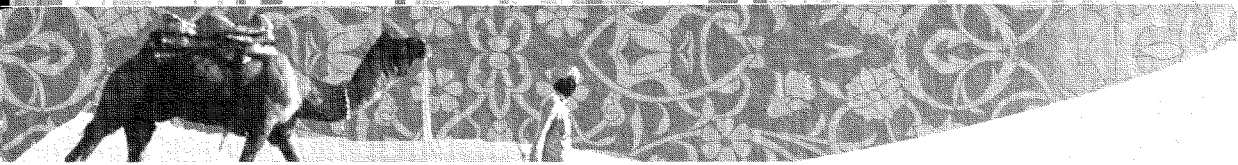


باید در ابتدای کار بادیه را تعریف کنیم. بادیه مورد نظر، بیابانی است حد فاصل میان بغداد یا نجف تا حجاز. سرزمینی که راهی به نجد دارد و با گذر از بادیه‌های هولناک، آن هم پس از یک ماه یا بیشتر، حاجی به مکه یا مدینه می‌رسد. این دیاری بی‌آب و علف در طول هزاران سال راه انسان‌هایی بوده است که می‌خواستند از عراق به حجاز بروند. پس از اسلام، این راه، برای حاجیان و تاجران و سیاستمدارانی که ربطی به عراق و حجاز داشتند، استفاده می‌شد. این همان بادیه‌ای است که امام حسین علیه السلام هم از آن عبور کرد و با طی کردن آن در سال ۶۰، از مکه به کوفه آمد.

در تمام متون جغرافیایی اسلامی که طی قرن‌های سوم تا ششم و هفتم نوشته شده، بخشی از بحث به بادیه عرب که سرزمینی است وسیع و شامل نجد، یمامه و حجاز می‌شود، سخن گفته‌اند. آنان به اهمیت این بیابان، به عنوان یک «راه ارتباطی» میان سواحل خلیج فارس تا عمان از یک سو و با عراق و شام و یمن در سه سوی دیگر، توجه داده‌اند. مقدسی در قرن چهارم شرحی در باره بادیه دارد و آن را منطقه‌ای بسیار گسترده، از سواحل دریای سرخ تا سواحل خلیج فارس در غرب و شرق و عراق و یمن در شمال و جنوب می‌داند. وی می‌گوید: «دوازده راه مهم در این بادیه هست که مردمان از آن راه‌ها به حجاز و مکه می‌رسند. این بادیه، تمام مناطق متمدن اطراف را به مکه می‌رساند و مردمان برای رسیدن به مکه راهی جز آن ندارند. از این دوازده راه، نه تایی آن‌ها به درازا تا مکه می‌رسند و سه تایی دیگر در پهنا و به شام می‌رسند.» وی سپس شرحی از راه‌هایی که از میان این بادیه می‌گذرد داده است. برخی از این راه‌ها مخصوص خود عرب‌ها است، اما راه عراق به مکه، دو مسیر دارد؛ نخست راه قادسیه و دیگری راه بصره. وی سپس به توصیف برخی از منزلگاه‌های این راه؛ مانند ثعلبیه و زباله و فید و غیره پرداخته است. برای مثال، در باره فید که یکی از منزلگاه‌های اصلی حاجیان است می‌نویسد: «فید: شهری کوچک است که دو دژ و یک گرمابه و برکه با درهای آهنین دارد و آثاری از عضد الدوله در آن است. همه گونه چیزهای مفید در آن هست. حاجیان توشه خود را در آنجا می‌سپرنند که مردم درستکار دارد. چشمه‌ها، چاه‌ها، برکه‌های گوارا و کمی دورتر آبی شیرین دارد. از شهرهای حجاز به شمار است، ولی ما از راه قادسیه بدانجا رسیدیم.»

و در باره تباج می‌نویسد: «آن نیز به وسیله حاجیان آباد است، دژی دارد که حاجیان بصره توشه خود را در آن می‌نهند که مردمی درستکارند.»

ویژگی این بادیه، کم آبی، حضور اعراب فقیر و طبعاً راهزن در نواحی مختلف، بادهای تند، باران‌های موقت و سیل آسا، ریگزار بودن، وجود گیاهان بیابانی خاص و گرمای فراوان است. برای مسلمانان این راه از منظر «راه حج» مورد توجه قرار گرفته و آنچه در باره آن گفته شده، از این زاویه بوده است. به عبارت دیگر، بادیه پیمایی به دلیل ویژگی‌های خاصی که دارد، سوژه‌ای شده است تا در ادب عرفانی



حج از یک سو، و بعدها غزل سرایی‌های شاعران و نیز در قصاید، مورد استفاده‌های فراوان قرار گیرد. تعریف یک جغرافی‌دان متأخر از بادیه ناظر به همین معناست؛ آنجا که نوشته است: «بادیه در لغت عرب دشت و صحرا باشد، اما مشهورترین آن بادیه، بادیه‌العرب است و در آن بلاد و امصار کم و همگی از اقلیم دویم و سیّم و هوایش گرم و سالم و آب روان ندارد. طولش از ارض شام تا بحر فارس و عرضش از مکه معظمه الی نجف اشرف زراعت و باغات بغایت کم و معاش سکان آنجا بر نتاج شتر و سایر دواب و لحوم وحوش مانند سوسمار و موش و مار باشد و ساکنان بادیه کثّم عرب و گروهی بی‌ادب باشند. اگرچه ظاهراً مسلمان اند لیکن از اسلام بجز نام ندانند. اکثر ایشان دزد و قطع الطریق و شیخ نجد را رفیق اند و از مراتب مردمی محروم و قوم شوم اند. الله تعالی در مذمت آن قوم فرمود: ﴿الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَ نِفَاقًا...﴾ تفصیل احوال ایشان در حرف عین خواهد آمد.»^۷

به طور کلی دو راه شمال به جنوب در میان این بادیه وجود داشت که نخست آن از بصره به سمت نجد تا حجاز بود و راه دوم از کوفه به سمت نجد تا حجاز، یا از منطقه جبل، جایی که امروز حائل نام دارد و از آنجا تا به حجاز برسد.^۸ اطلاعات فراوانی در باره این بادیه در متون قدیم و جدید وجود دارد. راه اصلی کوفه به مکه در طول تاریخ به دلیل اهمیت آن برای حجاز، مورد توجه حکومت‌ها و افراد نیکوکار بوده است. زبیده همسر هارون، خدمات زیادی برای آبادانی این راه کرد و برای قرن‌ها مسیر یاد شده به نام درب زبیده شناخته می‌شد. بعدها بسیاری از امیران و سلاطین و افراد نیکوکار در ساختن حوض‌ها و کندن چاه‌ها و برآوردن رباط‌ها در میان بادیه تلاش کردند؛ چنان که نوشته‌اند که نظام الملک سلطان ملک‌شاه را از آن روی تشویق به حج کرد تا «سم ستور آن سلطان عالی گهر به جمیع ممالک برسد و خیرات و تصدقات آن پادشاه به خواص و عوام عاید گردد و خراجاتی که از حجاج بیت الله می‌ستانند، بر طرف سازد و در بادیه چاه‌ها و رباط‌ها بسازد.»^۹

در باره مهدی عباسی هم آمده است که «اندر سال صد و شصت و یک [۱۶۱ هجری] مهدی به حج رفت و اندر بادیه، مصنع‌ها و آبگیرها فرمود کردن و منزل‌ها، و راه مکه آبادان کرد بر آن سان که هست.» به هر حال، سختی‌های این راه؛ اعم از گرمای سوزان، کم آبی، خشونت صحرا، راهزنی بدویان، ریگزارهای داغ، بادهای مسموم و... چنان در خاطر حجاج اثر می‌گذاشت که آثار آن را در امثال و اشعار و حکایات و متون نظم و نثر فارسی به وضوح شاهد هستیم.

کستردگی کاربرد بادیه و کعبه در متون ادب و عرفان

حال که با مفهوم جغرافیایی بادیه آشنا شدیم، باید عرض کنیم محور این مقاله مفهوم بادیه و کاربرد آن است و چنان که خواهیم داد، این دامنه بسیار وسیع و همراه با تشبیهات و تمثیلات فراوانی است که هم



در ذهن شاعرانه و هم صوفیانه جایگاهی بس فرازمند دارد. این کاربرد، هم در نثر و هم در زمان است؛ چنان که برای مثال، در اکبرنامه اثری از اواخر قرن دهم از ابوالفضل مبارک (م ۱۰۱۱) در باره کسی که روزگار بر او سخت گرفته و لذا عزم حج کرده آمده است: «در دیار سند نقش مراد ننشست و عیار جوهر نامردمی مردم گرفته آمد و بی‌اخلاصی لشکر و بد مددی برادران و بی‌خردی اقربا و نامساعدی روزگار مشاهده افتاد، خواستند که در لباس تجرید و تفرید قدم شوق در بادیه رهروان راه خدا زنند و حلقه کعبه مراد و سررشته دامن مقصود به دست آرند»^{۱۰} و در جای دیگر: «بر مقتضای قضیه الرفیق ثم الطریق، طلب رفیقی می‌کرد که در این طریق مساعد و معاضد او گردد و به واسطه رشد و هدایت او از این بادیه عنا و عناد به کعبه مرام و مراد رسد»^{۱۱}

تعبیر و تراکیبی که برای بادیه و کعبه در نظم و نثر آمده، نشان از تنیدگی بسیار گسترده این دو مفهوم در یکدیگر دارد. یک نمونه این عبارت است که: «جوان در وقت، از بادیه حرمان روی به کعبه درمان نهاد...»^{۱۲} دو تعبیر «بادیه حرمان» و «کعبه درمان» و باز تعبیر «بادیه فراق» و «کعبه وصال» از همان ظهیری سمرقندی،^{۱۳} دو مورد از ده‌ها نمونه ترکیبی است که محصول نگاه شاعرانه و عارفانه و درعین حال متکی به تجربه تاریخی حج است؛ چنان که تعبیر «بادیه کعبه» نیز مکرر به کار رفته است، آنجا که شاعری از دوره صفوی گوید:

«در بادیه کعبه عشقت ز ره شوق * * * رقصند ملانک به صدای جرس ما»^{۱۴}

و عطار گوید:

ما شبروان بادیه کعبه دلیم * * * با شاهدان روح ملاقات می‌کنیم^{۱۵}

یک مرور ساده در متون کهن ادبی ما نشان می‌دهد که ادبیات فارسی ما سرشار از اشعاری است که در وصف کعبه و حج و بادیه سروده شده است و در این میان شاه بیت این توصیفات در هم تنیدگی دو مفهوم بادیه و کعبه، بسان راه و هدف است. طی بادیه با تمام دشواری‌ها و رسیدن به کعبه مقصود با تمام آرزوها و احترام‌ها.

گر بدی‌ها بینی اندر بادیه صبری بکن * * * تا در احرام حریم کعبه یابی احترام^{۱۶}

و این بیت:

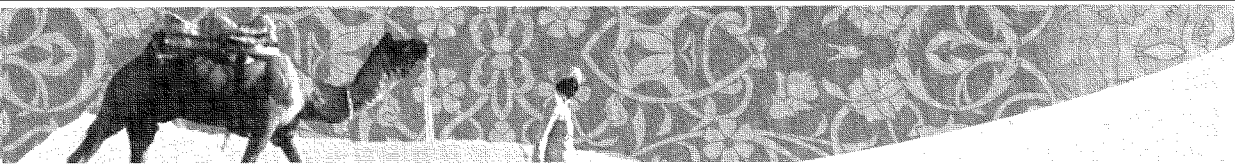
با بادیه هجر تو ای دوست برانیم * * * دلشاد سوی کعبه وصل تو ره‌نیم^{۱۷}

و این شعر شمس طبری از شعرای اوایل قرن هفتم:

زین پس کنم ز بادیه پرسموم آز * * * قصد جناب کعبه اعیان روزگار^{۱۸}

در باره دلایل این کاربرد گسترده به دو نکته می‌توان اشاره کرد:

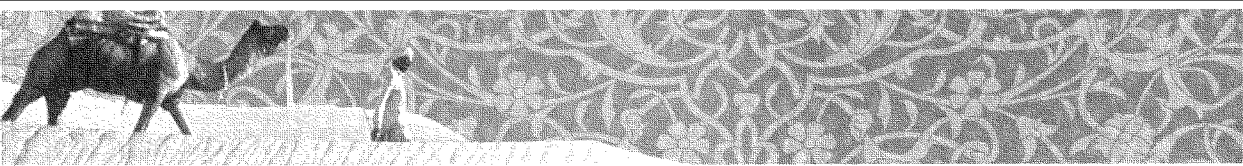
الف: نخست آنکه استفاده عملی و در چهارچوب جغرافی، از بادیه برای رفتن به حج که هر ساله تکرار



می‌شد و داستان‌های زیادی از مصائب آن بر سر زبان‌ها بود، یکی از مهم‌ترین دلایل آن به شمار می‌آمد. در واقع، رفتن به حج و فراوانی استفاده از این تعبیر در متون نظم و نثر، رابطه مستقیم با یکدیگر داشت. در این باره گفتاری از غزالی (م ۵۰۴) بسیار راهگشاست. وی در کیمیای سعادت، در بحث «سماح مجاز و مشروع» ضمن بحث از شنیدن سماع، موارد مجاز آن را بر می‌شمرد. اساس این مجاز بودن در این است که در کل، اگر سماع سبب تقویت نوعی حس محمود و خوب در وجود آدمی باشد و شعر سماع بتواند آن حس را قوی سازد، از نظر غزالی آن سماع مجاز و مشروع است. در نظر وی، سماع مشروع چند قسمت و نخستین آن اشعاری است که مردمان در وصف بادیه و کعبه گفته‌اند و وقتی خوانده می‌شود، روح حج را در آدمی زنده می‌کند. وی گوید: «نوع اول سرود و اشعار حاجیان بود در صفت بادیه و کعبه، که آتش شوق خانه‌ی خدای را در دل بجنبانند و از این سماع مزد بود کسی را که روا بود که به حج شود. اما کسی را که مادر و پدر دارد و دستوری ندهند، یا به سبب دیگر وی را حج نشاید کرد، روا نبود که این سماع کند و این آرزو در دل خویش قوی گرداند، مگر که داند که اگر چه شوق وی قوی خواهد شد، وی قادر بود بر آنکه بشنود و بایستد.»^{۱۹} این احساس در حج خراسانیان که ادیب بودند، در این عبارت ابن مازه آشکار می‌شود که گوید: «جمله بادیه دل و دیده عزیزان حق است، باید که [حاجی] به حرمت، سرود و تکبیر می‌گوید و از ذکر و قرآن خواندن غافل نباشد.»^{۲۰} ب: نکته دوم آن است که حج و اعمال و مراحل آن، نوعی نماد است و برای آدمی که به سوی خدا می‌رود استفاده می‌شود. طی بادیه‌ای دهشتناک برای رسیدن به هدفی در حد کعبه که در واقع رسیدن به خداست، یکی از زیباترین سوژه‌هایی است که اهل ادب و عرفان می‌توانند از آن برای نشان دادن طی مراحل معنوی استفاده کنند. عبارت نجم رازی در این باره؛ یعنی استفاده نمادین از اعمال و مناسک حج برای تفسیر و تفهیم مفاهیم عرفانی و تربیتی مثالی عالی است: پادشاه صاحب دولت آن است که جاه و مال دنیا را بر مثال زاد و راحله شناسد و امتداد ایام عمر را بر مثال شهر حج داند و اجل محتوم را بر مثال روز وقفه و خود را بر مثال قاصد بیت الله ببیند و صفات نفس اماره را بر مثال بادیه و پیغامبر - علیه الصلاة والسلام - را بر مثال دلیل و یقین شناسد که زاد و راحله بدان جهت به وی داده‌اند تا بادیه نفس اماره قطع کند که حجاب میان او و کعبه - که مقصد و مقصود است - جز بادیه نفس نیست که: «لَمْ تَكُونُوا بِالْغِيَةِ إِلَّا بِشِقِّ الْأَنْفُسِ» و دلیل را فرستاده‌اند تا بر راه راست: «وَ أَنْ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ» او را به مقصد رساند که: «وَ إِنَّكَ لَتَهْدَى إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ». پس اگر به ضد این دولت، چون گذر او بر بغداد طبیعت افتد، او را هوای کنار دجله هوا خوش آید، به سوق سلطان انانیت - که بیشتر سلاطین آنجا فرو آیند - و بر گند [ه] پیر رعای دنیا عشق آورد و عصای غربت بیندازد و بار کربت فرو نهد و مسافر مقیم گردد... آری و به مزخرفات نعیم دنیاوی فریفته‌ی غرور شیطان شوی، برخیز و مردانه این همه

میراث



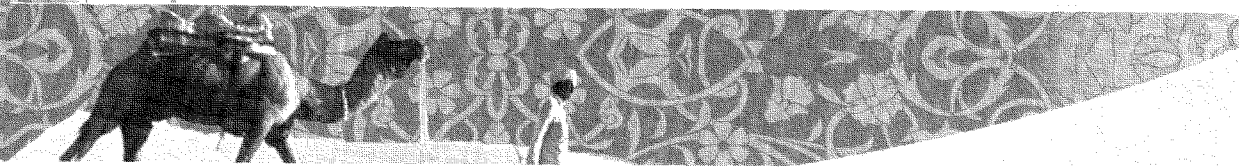


بند و پابند خویش و پیوند بر هم گسل و خانمان طبیعت را بمان... و به قدم صدق، منازل و مراحل بادیه صفات نفس قطع کن و از عقبه شیطان بگذر و به میقات احرامگاه دل آی. آنجا به آب انابت غسلی بکن و از لباس بشریت مجرد شو و احرام عبودیت در بند و لئیک عاشقانه بزَن و به عرفات معرفت در آی و بر جبل الرحمة عنایت بر آ و قدم در حریم حرم قرب نه و به مشعر الحرام شعار بندگی بیاتی بکن و به مزدلفه الفت بگذر و به منای منی آی و نفس بهیمی را در آن منحر قربان کن و موی رعونات و هوسات را حلق کن و از هر چه ماسوای حق است سنگ اندازی بکن و انگه قصد کعبه وصال کن...^{۲۱} این یکی از بهترین نمونه های بهره گیری نمادین از مناسک حج است که بخشی از آن طی بادیه است.

اصطلاحات حج در ادب فارسی - عرفانی

اشاره شد که کاربرد مفهوم «باده» در دو نوع متن، مستقل از هم اما مرتبط است؛ نخست متون عرفانی و دیگر متون ادبی. این تفاوت کاربرد به نوع تلقی این دو علم در استفاده از تعبیر برای کاربردهای درونی خود آنها است، گرچه هر دو به کاربردهای نمادین می پردازند. به علاوه، عارف به نوعی تربیت و تهذیب اخلاقی می اندیشید و می کوشید بر اساس توصیه شریعت، معنای عمیق تری از مفهوم حج و نمادهای آن عرضه کند. هدف کلی عرفان اسلامی، تأکید بر طی راه، عدم تعلق خاطر به دنیا و اندیشیدن به مقصد و هدف بود. در این زمینه، حج امکانات لازم را داشت و به راحتی می توانست نوعی گردش شریعت - طریقت را با تمامی لوازم آن استفاده کند. زمانی که یک مسلمان خراسانی، برای حجگزاری به راه می افتاد، طول سفر را باید از هشت ماه تا یک سال در نظر می گرفت. او مسیر سفر را از ایران آغاز می کرد تا به بغداد می رسید. از آنجا وارد باده می شد و با پشت سر گذاشتن تمام سختی های باده حج می گزارد و اگر زنده باز می گشت، «حاجی» لقب می گرفت. تحمل این سختی برای رسیدن به آن غایت، چیزی بود که زمینه کاربرد دو گانه را در متون عرفانی فراهم می کرد. در اینجا دو نوع جغرافیا وجود داشت؛ «جغرافیای روی زمین» که طی می شد و «جغرافیای باطنی» که منطبق بود بر جغرافیای ظاهری و طبعاً باید همزمان طی می شد تا حاجی اهلیت دریافت لقب «وصول الی الله» را پیدا کند.

در متون عرفانی، بخشی از بهره گیری ها از نمادهای حج، در قالب توضیح و تبیین های تئوریک است و بخش دیگر در بیان حکایات تاریخی یا عارفانه هایی است که در باره مشایخ تصوف گفته اند. در بخش دوم، به عنوان مثال می توانند به داستان هایی توجه دهند که در باره ابراهیم خواص یا رابعه عدویه و همین طور شبلی و دیگران گفته شده است؛ برای مثال، در باره ابراهیم خواص (متوفای ۲۸۴ یا ۲۹۱) آمده است: «ابراهیم خواص از مکه در آمد و تنها به سوی کوفه می رفت. در طول راه هرگز تیمم نساخت، چون که در طول راه از آب خوردنی خود فقط وضو ساخت و آن را نخورد!»



در ادامه بحث، نمونه‌هایی از این کاربردها را با توجه به مضمون عرفانی یا ادبی - که برای بادیه در نظر گرفته شده - مرور خواهیم کرد.

اما همان طور که اشاره شد، جدا از حکایت، نوعی متن‌های تفسیری - عرفانی هم برای حج وجود دارد که گرچه در اینجا کلیت آن به کار ما نمی‌آید و نیازی به دنبال کردن آنها نیست اما نمونه‌ای را که در آن به تفسیر بادیه توجه داده شده، ارائه می‌کنیم:

در کتاب «شمائل الأتقیاء»^{۲۲} یک اثر عرفانی مقتبس از متون کهن، بخشی به حج اختصاص یافته و در این باره آمده است:

«معنی قبله، توجه کردن است به چیزی. هرکه روی به چیزی آورد، قبله او آن بود ظاهراً و باطناً. چنانکه قبله انبیا و امم ایشان بیت المقدس بود، قبله حضرت رسالت و امتانش کعبه شد... قبله چهار است: اول، قبله جوارح است که بر جمیع مؤمنان و مسلمانان فرض شده است تا بدان سمت نماز بگزارند. دوم، قبله دل است که اصحاب طریقت را توجه بدان است و مشغولی ایشان در آن. سیم، قبله پیر است که توجه مریدان به شیخ باشد. چهارم، قبله الله است و آن ماحی جمله قبله هاست... معنای حج قصد کردن است. هرکه قصد چیزی کند و قدم ظاهر و باطن در آن راه زند، حج او همان باشد و حاجیان به انجام مآرب و مقاصد دینی و دنیاوی خود، طواف کعبه کنند تا اسم آثم از جریده اعمال، آمال ایشان محو شود؛ فاما مقصد مشتاقان و محبان و عاشقان و عارفان به قرب ربّ الکعبه بود و احرام بستن آنان به هفت طور دل تا محرم اسرار الوهیت گردند...»

*احرام عاشقان به از احرام حاجیان است * * کاین ره به سوی کعبه بود آن به سوی دوست...*

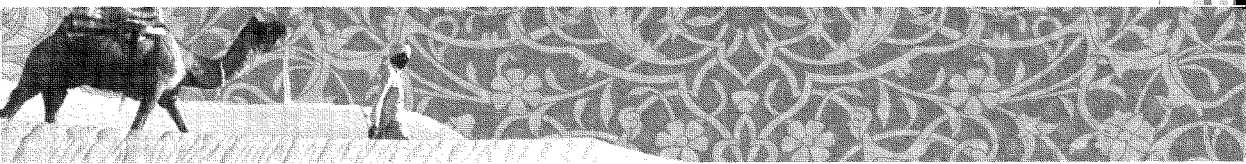
کعبه عام است و کعبه خاص؛ کعبه عام ظاهر است و درش گشاده و محل زیارت خلق است و کعبه خاص باطن است و در او بسته تا از اغیار محفوظ ماند و طوارق قهر در وی هیچ نرسد و آن محل زیارت نور احدیت است... بادیه در راه کعبه برای آن نهاده‌اند که در رفتن و آمدن سوخته گردند. پس ساخته شوند و اگر همه جا سوخته شوند، کعبه به زیارتشان آمده ساخته شود، و گرد سر آنان طواف کند. استقبال نمودن کعبه رابعه را^{۲۳} و طواف کردن او گرد سر خواجه معین الدین چشتی مشهور است بیت:

*حاجت ز کعبه خواست جهانی و بر درش * * آید ز بهر حاجت خود کعبه دم بدم...*

عجب آید از ایشان که به وادی قطع کنند و در کوه و کوهسار قدم زنند تا به خانه دوست که از سنگ و گل برآوردند، رسند. سبب آنکه آثار اولیا و انبیا در آن است، [اما] قطع بادیه نفس و هوا... نکنند تا به کعبه دل و سر و روح وصول یابند که در آن آثار و انواع ذات حق تعالی [است] و قبله و کعبه مقام خدمت است و دل و روح محل محبت و معرفت... حج رفتن کار کسانی است که ایشان را از نعمت

سبب آنکه آثار اولیا و انبیا در آن است

میقات



تحیر و استغراق حظی نباشد به هوای نفس، خود را برون زنند. آن را که با دوست کار و بارست، با کعبه و حج چه کارست. بیت:

کعبه کجا روم چه کنم رنج بادیه * * قبله است کوی دلبر و کعبه است روی دوست^{۲۴}

این عبارات نمونه‌ای است از برداشتی که صوفیان از حج می‌کردند و در این میان، برای بادیه تفسیری خاص داشتند. غزالی که نگاهی عرفانی و صوفیانه به فقه؛ از جمله فقه حج دارد و تحت تأثیر ادبیات سنگین عرفانی در خراسان است، وقتی به بحث از حج و مقدمات آن می‌رسد، در باب «بیان عمل‌های باطن و وجه اخلاص در نیت و طریق عبرت گرفتن از مشهدهای شریف و کیفیت تفکر در آن و یاد کردن اسرار و معانی آن، از اول حج تا آخر» می‌گوید:

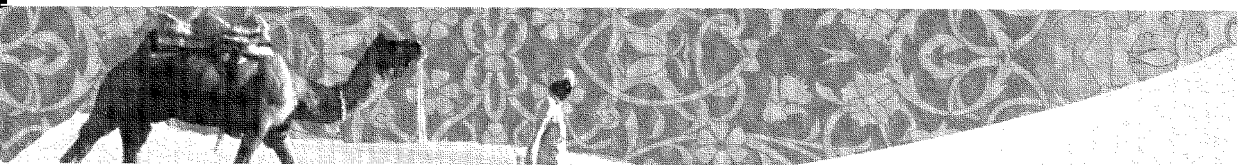
«بدان که اول حج دریافتن است. دریافتن آن که حج را از دین چه موقع است. پس آرزوی آن، پس عزیمت بر آن، پس قطع علایق که از آن مانع باشد، پس خریدن جامهٔ احرام، پس خریدن زاد، پس کرا گرفتن راحله، پس بیرون آمدن، پس رفتن در بادیه، پس احرام از میقات با تلبیه، پس در رفتن مکه، پس اتمام افعال، چنانکه سابق شده است. و در هر یک از این [کارها] یاد کننده را تذکره‌ای است و عبرت گیرنده را عبرتی و مرید صادق را [تنبیهی] و زیرک را تعریفی و اشارتی.»^{۲۵}

در مقابل کسانی از زاهدان و صوفیان که به حج می‌رفتند، بودند عارفانی که رفتن این بادیه طولانی و این زحمات را نوعی زیارت صوری دانسته و اساساً حج رفتن را یک عمل صوری می‌شمردند و در برابر، معتقد به کعبهٔ دل و طواف معنوی و باطنی بودند. استاد شیعی در بارهٔ ابوسعید ابوالخیر نوشته است:

«یکی از نقاط ضعفی که معاصران وی در زندگی او جستجو کردند، بی‌توجهی اوست نسبت به حج. در موقعیتی که غالب صوفیان عصر او شصت بار و هفتاد بار حج گزارده و زحمت بادیه را بر خویش هموار کرده‌اند، از بو سعید در شگفت می‌شده‌اند که حتی یک بار هم به زیارت مکه نرفته است! نه تنها خود به حج نرفته که غالب مریدان را نیز از رفتن به حج باز می‌داشته و می‌گفته است: به جای این کار، چند بار بر گرد مزار ابو الفضل حسن سرخسی بگردند و آن را حج خویش انگارند!»^{۲۶}

در بسیاری از صوفیانه‌های نقل شده از مشایخ در باب حج، این مضمون را مشاهده می‌کنیم، گرچه از نظر بسیاری از آنها، این دو منافات با یکدیگر ندارد و لازم و ملزوم یکدیگر است.

در اینجا کاربردهای مفهومی بادیه از واقعیت جغرافی تا تفسیرهای ادبی و عرفانی را در دو بخش بیان می‌کنیم:



دشواری های بادیه

ساده‌ترین و عمومی‌ترین وجه نمادین برای بادیه، سختی این راه و طولانی بودن آن با فرض نبودن امکانات به ویژه آب است. وقتی کسی این راه سخت را برای رسیدن به حج - که یکی از عالیترین مفاهیم دینی و عرفانی در اسلام است - طی می‌کند، خود به خود زمینه برای ساختن یک سوژه مهم «تحمل سختی برای رسیدن به هدف» فراهم می‌شود؛ هدفی که ارزش تحمل هر نوع سختی را دارد. اگر کسی این مشقت را تحمل کند اما حج درستی نگذارد، سزاوار سرزنش است که رنج بیهوده‌ای را بر جان خریده است.

چنان که ناصر خسرو در همان قصیده «حاجیان آمدند با تعظیم» این چنین سروده است:

گفتم ای دوست پس نکردی حج * * نشستی در مقام محو مقیم
رفته و مکه دیده آمده باز * * محنت بادیه خریده بسیم^{۲۷}

شاید یکی از بهترین تشبیهات برای بادیه این شعر سلمان ساوجی باشد:

سالکان طرق عشق تو هم کرده فدا * * جان در آن بادیه بی دیه خون آشام^{۲۸}

اگر بدانیم که تمامی طول این بادیه را بسیاری از فقیران و درویشان پیاده میرفتند یا زاهدانی بودند که ترجیح می‌دادند پیاده بروند تا ثواب بیشتری نصیبشان شود، آن وقت رنجی را که متحمل می‌شدند و یکی از هزار پاهای زخم خورده و خونین بود، عمق نگاهی را که در پشت تعبیر بادیه بود در می‌یافتیم. سلمان ساوجی گوید:

طریق بادیه را از شتر سوار می‌رس * * بیا ببین که به پای پیادگان چند است^{۲۹}

به هر حال این که کسی بتواند بادیه را پشت سر بگذارد و به کعبه برسد، باید خیلی خوش اقبال و خوش بخت باشد، لذاست که سلمان ساوجی گوید:

بختم از بادیه در کعبه علیا آورد * * بازم اقبال بدین حضرت اعلا آورد^{۳۰}

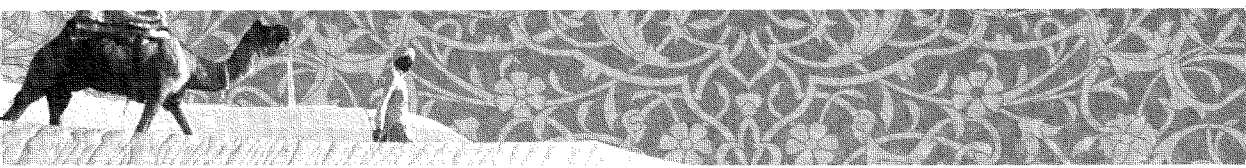
بادیه در اینجا یک واقعیت از یک طرف و یک نماد از طرف دیگر است. واقعیت آن، همان بیابان برهوت بادیه الشام و حائل و نجد است و نماد چیزی است که عرفا از آن به تناسب واقعیت بادیه که بیابان، بی‌آبی، راهزنی، کاروان، و غیره است، از آن ساخته و پرداخته‌اند.

بادیه جای خطرناکی است؛ چون تشنگی و اعراب راهزن و غولان بیابانی و خارهای آن، تو را تهدید می‌کنند. بنابراین باید هوشیار باشی:

بادیه پر غول و تو در خواب غفلت مانده‌ای * * با چنین خفتن عجب باشد اگر یابی امان

کعبه مقصود دور است و تو غافل خفته‌ای * * خیز و محمل بند چون در جنبش آمد کاروان^{۳۱}

همین خار مغیلان، گاه گلی هم می‌داد که زیبایی خاص خود را داشت. آنجا که سلمان ساوجی در یاد



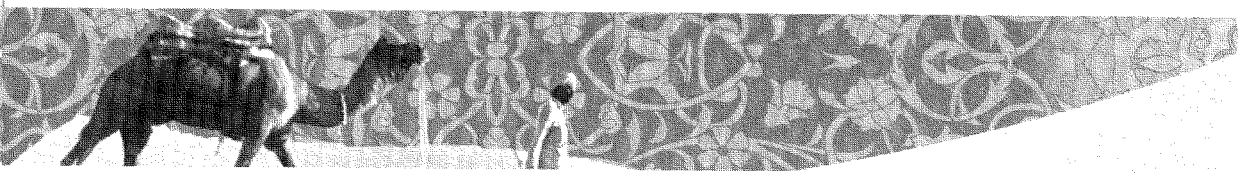
از بادیه و خار مغیلانش گوید:

گر صبای روضه خلقت وزد در بادیه * * * بعد از آن خار مغیلانش گل سوری دهد^{۳۳}

الف: خار مغیلان

یکی از دشواری‌های بادیه، خارهای بلندی است که آن را به نام خار مغیلان می‌شناسند که سبب زخمی شدن پای شترسواران می‌شود و به آن‌ها گیر می‌کند و بدین ترتیب سوژه بسیار مهمی برای نشان دادن دشواری‌های این سفر است. ام غیلان نام درختی است که به تدریج و با نوعی اشباع تبدیل به مغیلان شده است. در سایت واژیک در تعریف آن آمده است: «مغیلان درختچه‌ای است پر از خار، به ارتفاع دو تا هشت متر که در کنار دریای سرخ از سودان تا سنگال می‌روید. این گیاه دارای انواع مختلف بوده و در خانواده افاقیا قرار دارد. از تمام گونه‌های مختلف آن، صمغی به دست می‌آید که به آن «صمغ عربی» گویند و بهترین صمغ عربی از مغیلان معمولی گرفته می‌شود.

در برخی از نواحی بادیه و بیابان میان مکه و مدینه، خارهای مغیلان چندان فراوان و بزرگ و تودرتوست که بسان جنگل می‌نماید! یک مسافر دوره قاجاری که از بادیه رفته، در این باره نوشته است: «در میان جنگ عواف کرده که همه درخت‌های آن جنگل، خار مغیلان و درخت گز که یولقون هم گویند، زیادی خشکیده و زیادی سبز و خرم بود.»^{۳۳} وی سپس اشاره می‌کند که خار مغیلان را روشن می‌کردند تا قطار حجاج از آن به عنوان راهنما استفاده کنند. این آتش به قدری بزرگ بود که از ده فرسنگ دیده می‌شد و آنگاه می‌گوید: «چندان در آن بیابان درخت خار مغیلان بود که بر وصف در بزرگی و زیاد نمی‌آید.» این مربوط به راه میان مکه و مدینه است. وی در جای دیگری هم گوید: «در زیر پا خار مغیلان حساب ندارد. بر همان اکتفا مکن بر شنیدن اسم خار مغیلان که دراز است به قرار یک گره، و سخت است مثال استخوان، و تیز است مثال خنجر.»^{۳۴} و در جای دیگر می‌نویسد: «این چند ساعتی که از بیراهه آمدیم، همه جنگل بود که به همدیگر وصل و آن هم خار مغیلان. وقتی از زیر درخت‌ها می‌گذشتیم، کجاوه بر درخت خورده خار مغیلان مثال باران بر روی ما می‌بارید و قدرت حرکت در میان کجاوه نداشتیم و حرکتی که شتر بر کجاوه می‌داد، خارها مثال نیزه بر هر جا که دلش می‌خواست فرو می‌رفت. به جهت آنکه لخت و عور بودیم، مثال آدمی که تازه بر دنیا آمده، هر خاری که فرو می‌رفت یک فحش بر دلیل می‌رسید و آه و ناله از هر کجاوه بلند بود.»^{۳۵} فرهاد میرزا هم در باره خار مغیلان گوید: «درخت‌های مغیلان در این صحاری بسیار است. جمال‌ها اعتنایی ندارند که در راه ملاحظه‌ی مین و یسار را بکنند. وقتی خبردار می‌شوی که، از خار مغیلان یک تخته



روپوش کجاوه بر هوا رفته است. شعر خواجه به یادم آمد:

در بیابان گر به شوق کعبه خواهی زد قدم * * سرزنشها گر کند خار مغیلان غم مخور
برگ او خیلی شباهت دارد به برگ‌های تازه ریزه درخت ابریشم که سبز شده باشد.
صمغ خوب عربی صمغ درخت مغیلان است که عربان ام‌مغیلان گویند. گل زردی هم دارد
که در وقت بهار گل می‌کند. می‌گویند رایحهٔ تندى دارد.»^{۳۶}

شخصی دیگر، بزرگی این درختان مغیلان را در حد بیدهای ایران میدانند:

«در این بیابان درخت‌های مغیلان بزرگ بقدر بیدهای بزرگ خودمان بود، مثل باغستان،
اینقدر درخت مغیلان بود.»

خار مغیلان نه تنها خود آسب میزد که محلی برای پنهان شدن راهزنان عرب بود. مسافری در این باره
نوشته است: «به اندک غفلت اعراب بدوی که شغلشان دزدی است در وقت گذشتن کاروان در زیر
درختان خار مغیلان مترصد نشسته، علی الغفله خود را به قافله زده، هرچه ممکن است خواهند
برد و همین که دو قدم دورتر شدند محال است آنها را گرفت.»^{۳۷} ناصرالسلطنه هم نوشته است: «طلوع
آفتاب از آنجا راهی شده، همه جا کوه و دره و جنگل بود. مقصود از جنگل فقط درخت‌های مغیلان
است که به جز این که متصل خارها به بار و کجاوه و لباس احرام بند شده، پاره نماید و از شاخه‌ها
در عبور توی تخت و کجاوه خار ریخته دست و پا را زخم نماید، فایده دیگر ندارد.»^{۳۸}

در میان مغیلان حتی کسی که سوار بر شتر است پایش ممکن است به خار مغیلان برخورد کرده، زخمی
شود. بلندی این خارها چنان است که اگر کسی به اجبار از شتر پایین بیاید، بسا در میان این خارها گم
شود و نتواند راه خود را پیدا کند، چنان که مولانا گوید:

چو حجاج گمشده اندر مغیلان فن * * نور آن مه چون سهیل و شهر تبریز آن یمن^{۳۹}

از نظر عارف، تحمل خار مغیلان برای کسی که به کعبه مقصود می‌رود، کار دشواری نیست، چون هدف
آن قدر مهم است که رنج خار مغیلان به چشم نمی‌آید. این شعر حافظ را همه به خاطر داریم که گفت:
در بیابان گر به شوق کعبه خواهی زد قدم * * سرزنشها گر کند خار مغیلان غم مخور^{۴۰}
و سعدی هم گوید:

این بادیه هجران تا عشق حرم باشد * * عشاق نیندیشند از خار مغیلانت^{۴۱}

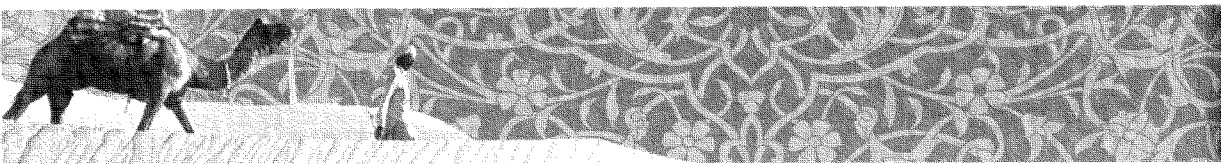
سعدی وقتی می‌خواهد بگوید که آدمی اگر قصد رسیدن به جانان را دارد، نباید ترس از جان داشته
باشد می‌افزاید:

مغیلان چیست تا حاجی عنان از کعبه بریچد * * خسک در راه مشتاقان بساط پرنیان باشد^{۴۲}

و این بیت مشهور استاد سخن سعدی:

شماره ۱۸۴ / تابستان ۱۳۹۲

میقات



جمال کعبه چنان می دواندم به نشاط * * که خارهای مغیلان حریر می آید^{۳۳}
عبید زاکانی هم گوید:

روی در کعبه جان کرده به سر می یویم * * غمی از بادیه و خار مغیلانم نیست^{۳۴}
و جای دیگر گوید:

توی ای خار مغیلان خورده در راه * * جمال کعبه خواهی دید ناگاه^{۳۵}
اگر جز زیارت کعبه مطرح بود، چه کسی حاضر بود بیش از یک ماه در این بادیه و میان این خارها عبور کند؟ آنچه هست کعبه است که حاجی را به سوی خود می کشد:

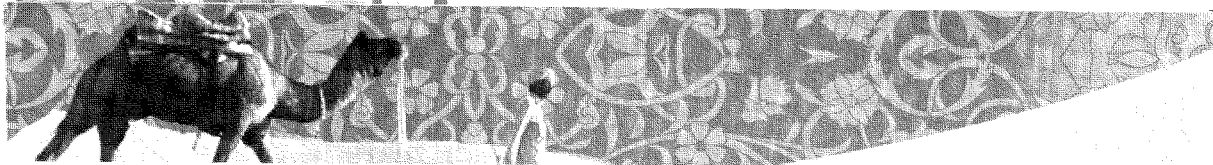
من ز وصلت چون به هجران می روم * * در بیابان مغیلان می روم^{۳۶}
و قاسم انوار گوید:

ای قاسم اگر کعبه مقصود تراست * * در راه حریر است همه خار مغیلان^{۳۷}
بدین ترتیب «بادیه و خار مغیلان» قرینه هم هستند؛ چرا که هر کس به حج رفته و در طلب کعبه است باید از بادیه و خارهای آن عبور کند. این کلمات در ادبیات عرفانی، معمولاً با مکه و کعبه قرین هستند.

چو عاشقان حرم کعبه لقا جویند * * قدم چو سست شود در رهش بسر یویند
بیوی دوست چو احرام صدق برینند * * ز خار بادیه گل‌های آرزو یویند^{۳۸}
سلمان ساوجی در این باره چنان گوید که طالبان روضه دوست، حتی اگر در بادیه باشند، چندان و چنانند که همان منزل نخست را سرایستان رضوان می کنند:

طالبان روضه اش طوبی لهم در بادیه اولین منزل سرایستان رضوان کرده اند^{۳۹}
تحمل خار مغیلان، برای یک مؤمن بسیار با ارزش است، اما به مانند بسیاری از مشقات دیگری که مؤمنان در راه خدا متحمل می شوند، این آفت را دارد که آدمی را گرفتار عجب و خودخواهی کند. در اینجا است که سعدی وارد میدان شده و برای نشان دادن بستر فراهم آمدن عجب و از خود راضی شدن از تمثیلی استفاده می کند که به گذار پیرمردی زاهد از راه بادیه یا همان راه حجاز مربوط می شود. این پیر در راه توجهی به خار مغیلان ندارد و همچنان راه می رود، اما همین راه رفتن سبب می شود تا او از خودش خوشش بیاید و گرفتار خود پسندی شود:

شنیدم که پیری به راه حجاز * * به هر خطوه کردی دو رکعت نماز
چنان گرم رو در طریق خدای * * که خار مغیلان نکندی ز پای
به آخر ز وسواس خاطر پریش * * پسند آمدش در نظر کار خویش
به تلبیس ابلیس در چاه رفت * * که نتوان از این خوب تر راه رفت
گرش رحمت حق نه دریافتی * * غرورش سر از جاده برتافتی



یکی هاتف از غیث آواز داد * * که ای نیکبخت مبارک نهاد
 میندار اگر طاعتی کرده‌ای * * که نزلی بدین حضرت آورده‌ای
 به احسانی آسوده کردن دلی * * به از الف رکعت به هر منزلی^۵

من الفولج قال الشيخ الرشيدي ثم زاد درخت را قتل من اكلها تحرقه كربا
 عليه انور بالله منه
 وهذه سورة شجرة ته
 ارضيلان شجرة من
 عشاء الباد و يثير الشوك
 قال الشيخ الرشيدي اصوله
 تشعبي سلك اذا تجر به
 يطيب رائحة الفورة
 و منه فو جيد يثير الاستمال
 في الجبر وغيره وهذه
 سورة شجرة ته
 والله تعالى اعلم هـ
 شجرة معروفه حبهها اكبر من المحصن يبيد اليها البياض يطيب الرائحة وله لب



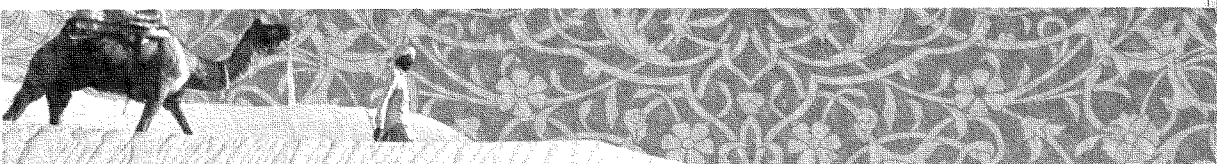
دهم قال
 الشيخ الرشيدي
 انه ينفع من
 البرص والفتن
 والبهاق والار
 القروح والطفح
 من النشا ينيل
 في المراهم
 و يطبخ من
 حج الاسنان



در عوض، گاه ترس از همین بادیه و خار مغیلان، افراد جبان و ترسو را از رفتن به حج باز می‌داشت؛ چنان که در بارهٔ پسر حیدر تونی گفته شده که «به غایت جبان و بی دل بود» و وقتی در سال ۹۸۵ در

شماره ۱۴۲ / تابستان ۱۳۹۲

میقات



لازمیت پادشاه در آمد، از «نشستن در کشتی و هول آن تقریر می کرد.» کسی از وی پرسید: شاید از رفتن حج پشیمان شده باشی؟ و آن گاه این بیت را برای وی خوانده بود:

از رنج ره بادیه و خار مگیلان * * * از آمدن کعبه پشیمان شده باشی؟^{۵۱}

یک نگاه دیگر هم این بود که اگر حرم؛ یعنی کعبه واقعی همین دل است و طبعاً کنار در خانه، چرا باید این قدر زحمت خار مگیلان را کشید؟

بشناس حرم را که هم این جا بدر تست * * * با بادیه و ریگ مگیلانت چکار است^{۵۲}

به تدریج و در این اواخر، کاربرد این مفاهیم مجردتر و مجردتر شده، برای عاشقانه‌ها بکار می‌رود:

سر می‌نهم به خار مگیلان به جای پای * * * گر وصل تست از پس هفتاد مرحله^{۵۳}

و این شعر:

حسن بتان کعبه‌ای است عشق بیابان او * * * سرزنش ناکسان، خار مگیلان او^{۵۴}

ب: اعراب راهزن

اشاره کردیم که یکی از دشواری‌های بادیه، حمله اعراب بدوی به کاروان حج است. آنان می‌گفتند «رزق حجاج بر خداست و رزق ما بر حجاج!» معنای این سخن این است که حجاج به زبان خوش یا به زور باید بخشی از هزینه زندگی اعراب نیمه راه را بدهند. آنان حمله به کاروان حج را طبیعی می‌دانستند. این علاوه بر گروهی بود که به صورت دولتی محلی یا رؤسای قبایل در مرزهای ورودی، به صورت سرانه پولی از حجاج می‌گرفتند. تعبیر «بادیه خونخوار»^{۵۵} می‌توانست اشاره به همه مشکلات بادیه باشد که جان افراد را می‌گرفت، اما در این میان نقش راهزنان در اطلاق تعبیر خونخوار بر بادیه جدی بود؛ چنان که خواجوی کرمانی گوید:

با شوق حرم سر مکش از تیغ حرامی * * * وز بادیه و وادی خونخوار میندیش^{۵۶}

از سوی دیگر توجه داریم که کاروان عجم که عبارت از مؤمنان ایرانی بود، از این مسیر می‌رفت و دشمن عرب بود؛ یعنی نوعی جنگ عرب و عجم در اینجا ظاهر می‌شد. به این شعر خاقانی بنگرید:

روزی میان بادیه بر لشکر عجم * * * دست عرب چو غمزه ترکان سنان کشید

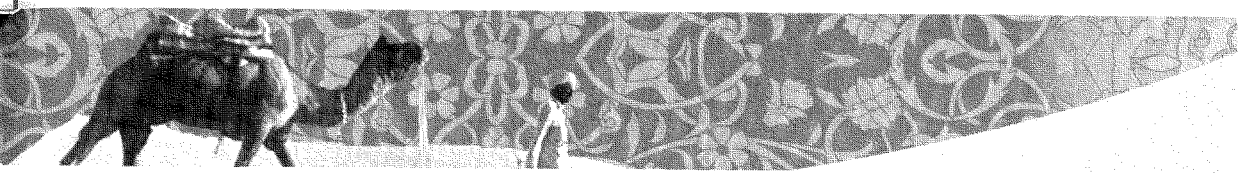
دیوان میغ رنگ سنان کش چو آفتاب * * * کزنوک نیزه‌شان سرکیوان زبان کشید

میغ از هوا به یاری آمیخ چهرگان * * * آمد ز برق نیزه آتش فشان کشید

من در کمان نظاره که ناگه برید بخت * * * چون آب در دوید و چو آتش زبان کشید

گفتا مترس ازین گره ناخدای ترس * * * کاینک خدای کعبه برایشان کمان کشید^{۵۷}

داستان حمله اعراب بدوی به کاروان حج، در سراسر تواریخ عمومی جهان اسلام آمده و گردآوری



آنها می‌تواند چندین مجلد کتاب شود. این حملات در حدی بود که گاه سالها حج تعطیل یا دست کم از مسیرهای خاصی ممنوع می‌شد. انعکاس این حملات در کتاب‌های فقهی نیز آمده بود و بحثی در باره پرداخت این وجوه به بدویها که پول زور است یا خیر، شده بود.

ج: ریگزاره‌های بادیه

ریگ‌های بادیه فراوان بوده و این مسأله مورد توجه شاعران ما قرار گرفته که یا خود در این سفرها شاهد آن بوده‌اند، یا آن که وصف آن را از مسافران شنوده‌اند. اوحدی در قصیده‌ای که در باره آرزوی سفر حج سروده گوید:

دل من روشن از آن است که از روزن فکر * * ریگ آن بادیه در دیده بیناست مرا
گرد ریگی که از آن زیر قدمها ریزد * * سرمه‌وارش همه در دیده سر باید کرد^{۵۸}

به روایت قاضی نورالله، لسانی شاعر نیز در مدیحه‌ای گوید:

ریگ بیابان او سرمه عین الجنان * * خاک مغیلان او گلین جنت سرا^{۵۹}

شوریده بودن بادیه پدیده‌ای که در اثر کم‌آبی و خشکسالی پدید می‌آید، گاه سبب می‌شد خراسانیان مسیر را تغییر داده از راه شام به حج روند. در باره قتل حسنک وزیر این اتهامی شد برای اثبات قرمطی‌گری و قتل وی توسط سلطان غزنوی؛ چنان که گردیزی نوشته است: «سبب آن بود کی اندر آن وقت کی امیر حسنک از امیر محمود، رحمه الله، دستوری خواست و به حج رفت و چون از حج باز آمد، به راه شام، از آنک راه بادیه شوریده بود و از شام به مصر رفت و از عزیز مصر خلعت ستد، او را متهم کردند کی او به عزیز مصر میل کرد و بدین تهمت رجم بر وی لازم شد. پس امیر مسعود بفرمود تا خودی بر سر او نهادند و او را بر دار کردند و سنگریز کردندش و پس سر او را برداشتند و به بغداد، نزدیک قاهر فرستادند.»^{۶۰} (گردیزی، ۲۸۳).

د: سموم بادیه

یکی از سختی‌های بادیه، بادهای سمی است که آزار دهنده و حتی کشنده است! وقتی این باد بر می‌خیزد، همراه آن خاک‌های سمی به هوا رفته و استشمام آن افراد را گرفتار مرگ می‌کند. این مسأله سوژه دیگری است که در این شعر نزاری قهستانی شاعر قرن هفتم هجری بکار رفته است:

روندگان ره کعبه را ز غایت شوق * * سموم بادیه خوشتر ز سایه طویی^{۶۱}

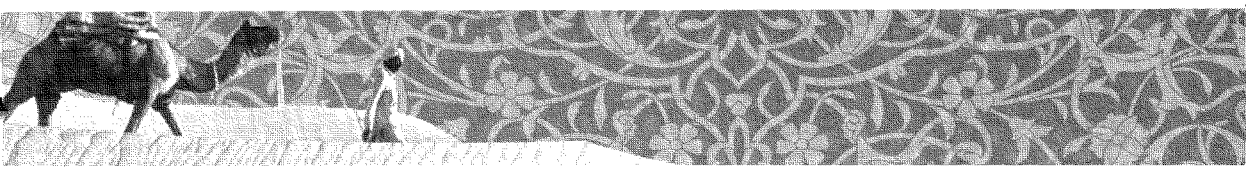
چنان که خاقانی گفته:

گر در سموم بادیه «لا» تبه شوی * * آرد نسیم کعبه الا اللهت شفا^{۶۲}

در باره ابوتراب نخشی هم گفته‌اند: «ابوتراب در بادیه در نماز بود، باد سموم وی را بسوخت. یک سال

۱۳۸۲ هجری قمری / ۲۰۰۳ میلادی





بر پای بماند. در سنهٔ خمس و اربعین و مأتین، در آن سال که ذوالنون برفت از دنیا.»^{۶۳}

ه: سرگشتگی و گم گشتگی در بادیه

بادیه بیابانی است که ابتدا و انتهایش معلوم نیست؛ چنان که راه نیز در وی آشکار نه. روزهای متوالی در بیابانی که هیچ نشانی از کوه و درخت ندارد باید حرکت کرد. در اینجا تنها اعراب بدوی هستند که می‌توانند راهنمای شما باشند. بنابراین، چاره‌ای ندارید جز این که با آنها باشید و همه لطمات و صدماتی که حتی از ناحیهٔ آنها بر شما وارد می‌شود تحمل کنید. در این مدت، شما اسیر آنها هستید. بدین ترتیب بادیه جایی است که اگر شما گم شدید، دیگر راه به جایی نخواهید برد.

بادیه، به نوعی مظهر غوایت و گمراهی و گمگشتگی هم هست. «بادیه غوایت» اصطلاحی است که معمولاً به کار می‌رود. (مواهب علیه، ص ۱۲۸) و نیز بادیهٔ ضلالت، بادیهٔ گمان، بادیهٔ خذلان و....

در اشعار فارسی منسوب به حلاج هم آمده است:

سرگشته در این بادیه تا چند بیویم * * ای کعبه مقصود تو را از که بجوییم؟^{۶۴}

سلمان ساوجی در باره گم شدن در بادیه گوید:

تابه مقصود از این جاکه تویی یک قدم است * * قدمی از بی مقصود، فرا باید رفت

رهبری جو، که درین بادیه هر سوی رهی است * * مرد سرگشته چه داد که کجا باید رفت

عاشقان را چو هوای حرم کعبه بود * * بر سر خار مغیلان به صفا باید رفت^{۶۵}

بعید نمی‌نماید که مسافری در بادیه بماند و به مقصود نرسد؛ چنان که امیر خسرو دهلوی گوید:

ای قافله در بادیه ام پای فرو ماند * * بگذر تو که در کعبه به این یاتوان رفت^{۶۶}

نبودن راه در بادیه، یک وجهش همین گمگشتگی است که باید مراقب بود. اما وجه دیگرش هم این است که این بادیه بی راه، الهام بخش این معنا و مفهوم است که گویی از هر جای آن به آسمان کعبه راهی هست. به گفتهٔ عارف دارایی:

در بادیه کعبه از آن جاده نیست * * یعنی که ز هر طرف که آیی راهست^{۶۷}

و: تشنگی

کعبود آب در سراسر بادیه، از ویژگی‌های اصلی آن است و هر کس، هر زمانی خواسته خدمتی در راه حجاز و برای حجاج بکند، ساختن حوض و کندن چاه بهترین خدمت بوده است. در این باره مثال فراوان است اما این شعر اوحدی این مشکل را با دشواری‌های دیگر در این اشعار آورده است:

ناگزیرست در آن بادیه از خشک لبی * * تکیه بر گریهٔ این دیدهٔ تر باید کرد

گرد ریگی که از آن زیر قدم‌ها ریزد * * سرمه وارش همه در دیدهٔ سر باید کرد



آب و نان و شتر و راحله تشویش دل است * * * خورد آن مرحله از خون جگر باید کرد^{۶۸}
به طور کلی تشنگی بادیه، یکی از مهم‌ترین مشکلات این راه است، و لذا نزد شاعران ضرب‌المثل شده
است؛ چنان که همین سلمان ساوجی گوید:

تشنه بادیه چون است به زمزم مایل * * * بیش از آن است به دیدار تو سلمان مشتاق^{۶۹}
این تشنگی دست مایه تشبیه بسیار زیبایی برای خواجوی کرمانی شده، آنجا که می‌گوید:
به راه بادیه مستسقی جمال حرم * * * بود لب‌لبش از آب دیدگان منزل^{۷۰}
و در جای دیگر گوید:

از تشنگان بادیه هجر یاد کن * * * روزی گرت به کعبه قربت بود وصول^{۷۱}

جنبه های تمثیلی بادیه در حوزه عرفان

صوفیان تلقی خاصی از حج دارند و به مانند بسیاری از مفاهیم شریعت، برای آن نیز تعابیر و تفاسیر
رمزگونه و نمادین ارائه کنند. در این باب، استاد شفیع کدکنی، شرحی با عنوان «حج صوفی» دارند^{۷۲} و
در آنجا گفته‌اند: به رغم آنکه صوفیان عصر اول، مانند دیگران، از حج یک تلقی واقعی و جدی داشتند،
به تدریج، به سمت و سوی معنای رمزی برای آن رفتند و آرام آرام به مخالفت با اصل حج پرداختند.
داستان گفتگوی شبلی با یک حج‌گزار که بعدها در قالب شعری به نام «ناصر خسرو» درآمد - و استاد
شفیعی آن را از ناصر خسرو نمی‌داند - یکی از مفصل‌ترین توجیحات رمزی و نمادین برای حج است.
هر چه هست، ادبیات عرفانی حج با این نگاه، ادبیاتی نیرومند و غنی است که بخش اندکی از آن هم در
بارۀ بادیه است.

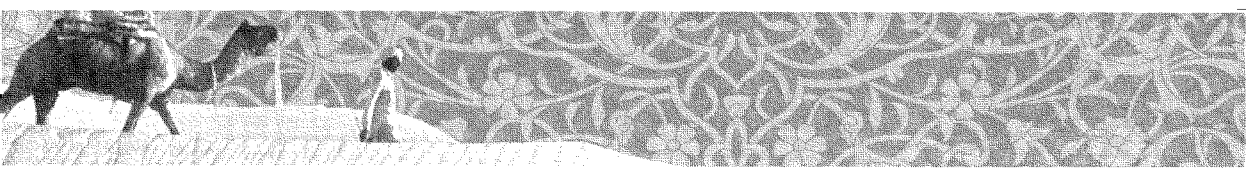
الف: ماندن در بادیه و ولماندن از کعبه

یکی از وجوه بهره‌مندی نمادین از بادیه این است که کسی به بادیه پردازد و از کعبه مقصود باز ماند. با
توجه به خطراتی که در بادیه هست، این شخص بدون تردید از میان خواهد رفت و از تشنگی هلاک
خواهد شد. صدرالدین قونوی گوید:

مثال ایشان چون حاجبی است که در میان بادیه به تعهد و اعداد آب و علف مرکوب خود مشغول شود
و کعبه را که مقصود اصلی است فراموش کند تا قافله بگذرد و او را در بادیه، جوع و عطش هلاک کند
و طعمه حشرات و سباع شود ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ أَنْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَتَأْتَلْتُمْ إِلَى
الْأَرْضِ أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ﴾^{۷۳}

۱۳۸۲ هجری قمری / شهریور ۱۳۸۲





ب: سرگشتگی در بادیه نیاز به راهبر

بادیه نشانی از راه و آبادی ندارد و اگر کسی بدون آشنایی قبلی در آن قرار گیرد یا از قافله بماند، راه به جایی نخواهد برد. اینجاست که سفر بادیه ابزاری است برای اثبات لزوم داشتن راهبر در مسیر هدایت. در این میان، راهبری خضر، در مثل، برای اثبات لزوم مرشد برای مرید تازه کار، بسان بادیه دانسته شده که آدمی اگر بدون صدای جرس بخواند برود، راه را گم خواهد کرد؛ چنان که در شعر نیازی شیرازی آمده است:

چون خضر رهی نیست در این بادیه باید * * * ناچار به دنبال صدای جرس افتاد^{۷۴}

البته اینجاست که پروین اعتصامی هم تأکید می کند در راه بادیه، مباد که از شیطان راهنمایی بخواهید، حتی اگر در مسیر کعبه است!

ز ابلیس، ره خود می رس گرچه * * * در بادیه کعبه رهسپار است^{۷۵}

این قبیل مشکلات؛ از جمله وجود راهزنان و گمگشتگی ها است که وجود همراهان را در کنار شما ایجاب می کند. آنجا که مولانا می نویسد: «هر چند که راه عظیم تر باشد، همراه بیش باید؛ چنانک راه بادیه و حج عظیم تر است و صعوب تر، قافله بزرگ باید و همراه بسیار و امیر حاج پس تا بخانه خدا چنین همراهان تا به حضرت خداوند خانه که چندین حجاب است و بیابان است و کوه است و ره زن است چگونه یاران بباید.»

عطار هم از گمگشتی در بادیه یاد کرده، آنجا که می گوید:

در/دا که درین بادیه بسیار دویدیم * * * در خود برسیدیم و بجایی نرسیدیم

بسیار درین بادیه شوریده برفتیم * * * بسیار درین واقعه مردانه چخیدیم^{۷۶}

از دید عارفانی که با حج صوری میانه ای ندارند، رفتن این راه طولانی و سرگشتگی در آن، در حالی که کعبه دل همین جاست و ما به راحتی می توانیم آن را طواف کنیم، درست نیست. مولانا در این باره گوید:

ای قوم به حج رفته کجایید کجایید؟ * * * معشوق همینجاست بیایید بیایید

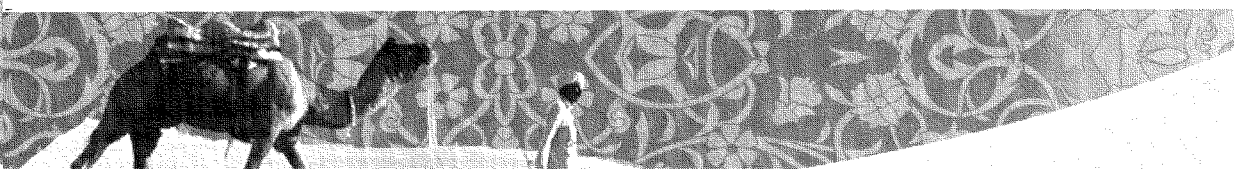
معشوق تو همسایه و دیوار به دیوار * * * در بادیه سرگشته شما در چه هوایید^{۷۷}

سلمان ساوجی هم اینگونه سروده است:

شب است و بادیه و باد و من چنین گمره * * * مگر سعادت از غیب رهنمون آید^{۷۸}

از دید خواجوی کرمانی، بادیه مظهر کثرت و کعبه مظهر وحدت است:

ساکن نشدم در حرم کعبه وحدت * * * تا بادیه عالم کثرت نبریدم^{۷۹}



ج: کعبه هراد و بادیه مشقت^{۸۰}

تحمل مشقت‌های بادیه که انواع و اقسام دارد، همیشه به عنوان طی یک مقدمه دشوار برای رسیدن به مقصودی که ارزش رسیدن به آن را دارد، مورد توجه عرفا و شاعران بوده است.

خاقانی در ستایش بانویی که از حج بازگشته گوید:

گر زخم یافته دلت از رنج بادیه * * دیدار کعبه مرهم راحت رسان شده^{۸۱}

این شعر خواجوی کرمانی هم جالب است:

مشتاقی کعبه گر نکشد رنج بادیه * * چندین جفای خار مغیلان که می برد؟^{۸۲}

و در جای دیگر:

حیف است تو در بادیه و زبیم حرامی * * بی وصل حرم مرده و حج بر در خانه^{۸۳}

و جای دیگر گوید:

حاجی از کعبه کجا روی بتابد خواجو * * گر همه بادیه بر خار مغیلان گذرد^{۸۴}

و در جای دیگر:

گر صفای مروه خواهی خاک یشرب سرمه ساز * * و رهوای کعبه داری از بیابان درگذر^{۸۵}

بیمودن راهی به این سختی و درازی برای انجام حج، وقتی ارزش دارد که آدمی بتواند بت نفس را بشکند و گرنه رفتن این راه طولانی چه خاصیتی خواهد داشت اگر این هدف از سفر کعبه فراهم نشود؟

ادهم خلخالی گوید:

قصد از سفر کعبه شکست بت نفس است * * ورنه به عبث بادیه پیمان نتوان شد^{۸۶}

آنچه مهم است این است که قطع بادیه؛ یعنی پیمایش آن با خلوص باشد نه به ریا. در حالی که اگر قطع بادیه ریاکارانه باشد، حتی یک گام هم به کعبه نزدیک نخواهی شد: جهان خاتون از شاهدخت‌های شیراز در قرن هشتم گوید:

گر دو صد بادیه هر دم به ریا قطع کنی * * در راه کعبه اخلاص بگامی نرسد^{۸۷}

د: قطع بادیه به تجرید

این تعبیر، مورد علاقه متون عرفانی است و معنای آن این است که پیمایش بادیه به تنهایی، محبوب عرفایی است که می‌خواهند در بادیه به تنهایی سفر کنند و با خدای خویش به راز و نیاز پردازند. در این

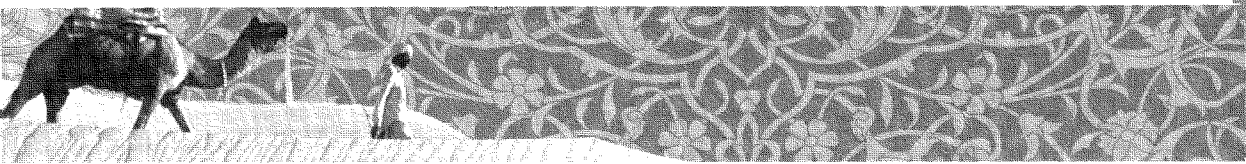
باره خاطرات و داستان‌هایی از صوفیان هست: «[از ابو الحسن فارسی شنیدم که می‌گوید] ابو الحسن مزین گفت: به بادیه اندر آمدم تنها بر طریق تجرید و با من زاد و راحله و رفیق نبود، چون برسیدم

به عمق [نام منزلی است در راه مکه] به کناره حوضی بنشستم. نفس من با من چنین می‌گفت که

شماره ۸۸ / تابستان ۱۳۹۲



میتاق



بادیه را به طریق تجرید قطع کردم و اندک عَجَبی در نفس من پیدا شد. چون این خاطر بر سرّ من بگذشت، ابو بکر کتانی - رحمة الله علیه - یا غیر او که من شک دارم از آن سوی حوض نشست، این خاطر سرّ من بدانست، پس مرا آواز داد که ای حجام! تا کی با نفس خویش اباطیل می‌گویی [و روایت شده است که او را گفت]: یا حجام! دل را نگاه دار و با نفس خویش سخن‌های باطل مگوی.»^{۸۸}

همچنین از عارف بزرگی نقل می‌کنند که گفت: «به تنهایی در بادیه رفتم و رنج‌ها کشیدم تا به مکه رسیدم و خودبینی و خودپسندی (عُجب) در نفس من فرادید آمد! پیرزنی مرا دید و گفت: ای فلان، من با تو در بادیه همسفر بودم و با تو سخن نگفتم تا تو را از ذکر خود باز ندارم، این‌گونه وسوسه‌ها را یعنی عجب از خود دور کن!»^{۸۹}

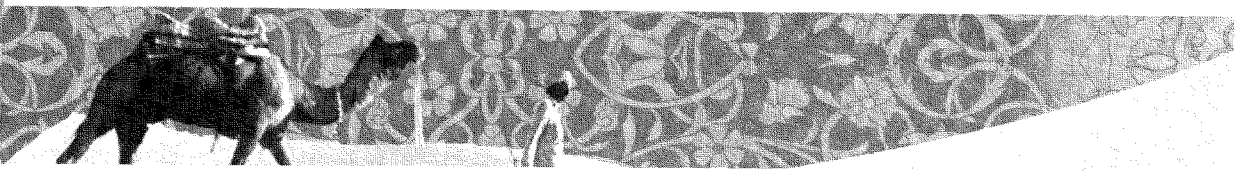
در همین زمینه عبدالرحمان جامی در بارهٔ محمّد بن یوسف بن معدان البّناء نوشته است: کتیت او «ابو عبد الله» است. گفته‌اند که وی از سیصد شیخ کتابت حدیث کرده بود. پس ارادت خلوت و انقطاع بر وی غالب شد و به عزیمت مکه بیرون رفت، و بادیه را به قدم تجرید قطع کرد.^{۹۰}

هـ: بادیه و «الای» لا اله الا الله

بادیه مفهومی برای «گذار» است، گذار از نقطه‌ای به نقطهٔ دیگر که البته نقطهٔ دوم بسیار ارزشمند است و هدف محسوب می‌شود. وقتی در این سوی «لا اله» باشد با عبور از «الای» به «الله» می‌رسیم. این تشبیهی است که در متون کهن عرفانی آمده است. به این نمونه بنگرید: «ای جوانمرد همت این جوانمردان به کعبه و بیت‌المقدس و آسمان و زمین طوف نکنند؛ زیرا که او را کعبه‌ای است و رای همه کعبه‌ها. سرایر را کعبه‌ای ساخته‌اند و ظواهر را کعبه‌ای ساخته‌اند. سرایر به کعبه ظواهر نیاساید و ظواهر به کعبه اسرار نیاساید. عجب کاری است مرد نشسته و پای در دامن کشیده و سرّ او در طواف آری، در عالم «لا اله الا الله» کعبه‌ای است که صورت لا اله الا الله در مقابل آن کعبه همچنان است که صورت این عالم در مقابل آن کعبه. اسرار که طواف کند، گرد وی کند، سرّ عالم صورت حرم است و سرّ حرم مکه و سرّ مکه کعبه و سرّ عالم حقیقت قرآن است، و سرّ قرآن کلمه و سرّ کلمه الله. میدان لا اله بیاید برید و در بادیهٔ الای بیاید رفت و از سر شوقی این بادیه به سر باید برد تا به کعبهٔ الله رسی، آنکه مجرد وار طوفی از سر رجا و خوفی بیاید آورد و نفس را به منای وقت خود آری و قربان کنی.»^{۹۱}

و: بادیه محل ریاضت

درست است که بادیه محل گذر است و باید آن را رفت و از آن عبور کرد و به مقصود که همان کعبه



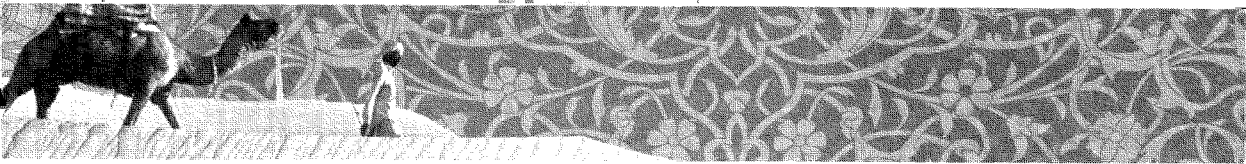
است رسید، اما منهای جنبهٔ مقدمی داشتن برای حج، خودش ارزش ریاضت کشیدن دارد. لذا اتفاق افتاد که عارفی سال‌ها در بادیه ماند و ریاضت کشید تا خود را تهذیب کرده، برای رسیدن به مقصود آماده کند. در بادیه که هیچ چیز وجود ندارد، فقط «توکل» به کار می‌آید. اعتماد بر خداست که در این نبرد مطلق شما را که امید و توکل بر خدا دارید، زنده نگاه می‌دارد.

ابراهیم خواص - رحمة الله علیه - گوید: «در بادیه می‌رفتم، جوانی را دیدم لطیف و ظریف و با وی هیچ معلومی نه. گفتم: جوانا! کجا می‌روی؟ گفت: به مکه. گفتم: بی‌زاد و راحله؟ راه دراز در پیش گرفته‌ای! گفت: آن که آسمان و زمین را نگه تواند داشتن بی‌عدتی، این قدرت ندارد که درویشی را بی‌زاد و راحله به مکه رساند؟ چون به مکه رسیدم. وی را دیدم، گرد کعبه طواف می‌کرد، هیچ نقصانی و وضعی در وی نیامده بود.»^{۹۲}

یک عارف در مقایسه میان زندگی مرفه در محلهٔ کرخ بغداد با بادیه که همه‌اش سختی و دشواری است، چگونه می‌اندیشد؟ آنکه در بادیه است آن را چنان می‌بیند که گویی محلهٔ کرخ بغداد است یا آنکه در محلهٔ کرخ بغداد است آن را چون بادیه تلقی خواهد کرد؟ این حکایت در کشف‌المحجوب ناظر به این معناست:

«درویشی دو بودند از محتشمان فقرا؛ یکی صاحب قهر بود و یکی صاحب لطف، و پیوسته با یکدیگر به نقار بودندی و هر یکی مر روزگار خود را مزیت می‌نهادندی بر روزگار صاحب خود یکی می‌گفتی لطف از حقّ به بنده اشرف اشیاست؛ لقله تعالی: (اللهٌ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ) و دیگر می‌گفتی قهر از حقّ به بنده اکمل اشیاست؛ لقله تعالی: ﴿وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ﴾ این سخن میان ایشان دراز شد تا وقتی این صاحب لطف قصد مکه کرد و به بادیه فرو شد و به مکه نرسید. سال‌ها کس خبر وی نیافت تا وقتی یکی از مکه به بغداد آمد، وی را دید بر سر راه، گفت: ای اخی، به عراق شوی، آن رفیق مرا بگوی اندر کرخ اگر خواهی تا بادیه را با مشقتّ وی چون کرخ بغداد بینی با عجایب آن بیا و بنگر اینک بادیه اندر حقّ من چون کرخ بغداد است. چون آن درویش بیامد و مر آن رفیق وی را طلب کرد و پیغام بگذارد، رفیق گفت: چون بازگردی بگوی که اندر آن شرفی نباشد که بادیه مشقتّ را اندر حقّ تو چون کرخ بغداد کرده‌اند تا از درگاه نگریزی؛ عجب این باشد که کرخ بغداد را با چندان انعام و عجوبات اندر حقّ یکی بادیه گردانند با مشقتّ تا وی در آن خرم باشد.»^{۹۳}

ابراهیم ادهم چهارده سال در بادیه میماند تا آمادگی حج پیدا کند؛ نقل است که چهارده سال بایست تا بادیه را قطع کند. همه راه در نماز و تضرّع بود تا به مکه رسید.^{۹۴}



عارف و زاهدی که در بادیه می ماند و خار مغیلان را تحمل می کند، برای آن است که علاوه بر حج، ریاضت هم بکشد. مهم آن است که بتواند این مشقت را تحمل کند و حتی به آن بی توجه باشد. احمد خضرویه بلخی گفت:

«به بادیه یک باری به توکل به راه حج درآمدم. پارهای برفتم. خاری مغیلان در پایم شکست. بیرون نکردم. [گفتم: توکل باطل شود. همچنان می رفتم. پایم آماس گرفت. هم بیرون نکردم]. لنگان لنگان به مگه رسیدم و حج بگذاردم و همچنان بازگشتم و جمله راه از او چیزی می آمد و من در رنجی تمام بودم. مردمان چنان دیدند و آن خار از پایم بیرون کردند. با پای مجروح روی به بسطام نهادم، به نزدیک بازید درآمدم. بازید را چشم بر من افتاد. تبسمی کرد و گفت: «آن اشکال که بر پایت نهادند، چه کردی؟». گفتم: «اختیار خویش به اختیار او بگذاشتم». شیخ گفت: «ای مشرک، اختیار من می گویی؟» یعنی تو را نیز وجودی هست و اختیاری داری؟ این شرک نبود؟»^{۹۵}

زخم خار مغیلان در این نگاه، خودش مرهم درمان شده است؛ چنان که سلمان ساوجی گوید:

در مغیلان گاه عشقت خستگان درد را * * * زخم هر خار مغیلان مرهم درمان شده^{۹۶}

در سفری که حاجی به مکه می رود، دیگر خار مغیلان، خار نیست بلکه گل و نسرين است:

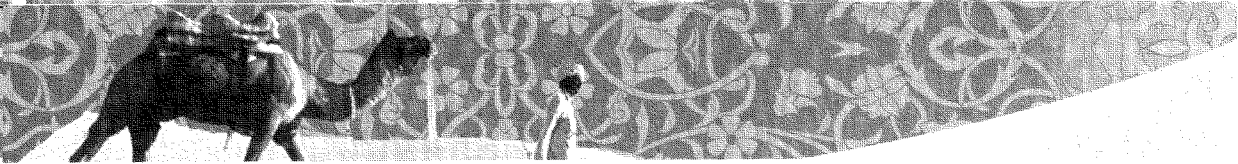
یا رب این کعبه مقصود تماشاگه کیست * * * که مغیلان طریقتش گل و نسرين من است^{۹۷}

ابراهیم خواص به بوی سببی بادیه قطع کردی؛ یعنی بی هیچ خوردن و آشامیدنی راه مکه را می پیمود!^{۹۸}

ز: در بادیه فقط زر خالص بکار می آید

این عنوان یک تشبیه دیگر از بادیه در تفهیم کاربرد مفهوم تقوا در یک انسان عارف است. وقتی آدمی در بادیه است، هیچ عربی جز زر خالص از شما چیزی در ازای خدماتی که از آب و غذا می دهد قبول نمی کند و شما اگر بخواهید جان سالم بدر برید و نجات یابید، تنها سرمایه ای که به کار شما می آید، زرناب است. در اینجا بادیه مثال قیامت است و اینکه در قیامت جز عمل خالص و تقوای ناب چیزی به کار نمی آید؛ غزالی گوید:

پس مخلصان... دانسته بودند که خدای - عزوجل - روز قیامت جز خالص قبول نکند و شدت حاجت و فاقه خود در قیامت می دانستند که آن روزی است که مال و فرزندان در آن منفعت نکنند و پدر از فرزند خود هیچ کفایت نتواند کرد، و صدیقان به نفس خود مشغول شوند و هر یکی «نفسی نفسی» گوید تا کار به غیر ایشان رسد. پس همچون زائران خانه خدای بودند، چون روی به مکه آرند، چه ایشان با خود زر خالص تمام عیار برند، بدانچه دانند که بر اهل بادیه جز آن رایج نشود و حاجت در بادیه سخت تر باشد

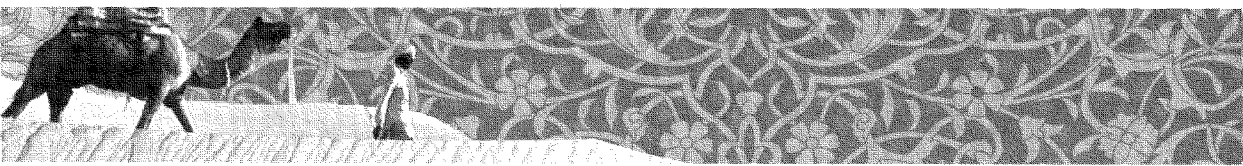


و وطنی نباشد که بدان پناهند و دوستی نبود که بدو تمسک نمایند، پس جز نقد خالص نرهند. پس ارباب دل‌ها همچنین دیدند روز قیامت را و توشه‌ای را که بر آن می‌باید ساخت از تقوی.»^{۹۹}

ط: بادیه محل کرامات و استجاب دعاى زاهدان

نجات یافتن از بادیه به خصوص در وقت سختی، یک معجزه یا کرامت است. چون بادیه آن قدر جای سختی است که آدمی وقتی گرفتار شد، به سادگی از آن نجات نخواهد یافت. حاجی وامانده از کاروان، آنگاه که شترش بخوابد و برنخیزد، جز مرگ چیزی پیش رو ندارد، مگر آنکه از غیب یار و یاورى برسد. در این وقت است که یا باید طی الأرض کند و به کاروان برسد، یا عربی ناشناس از راه برسد و شترش را به او بدهد. کرامت دیگر این است که کسی این بادیه به این عریض و طولیلی را یک لحظه بیماید، چیزی که فقط می‌تواند یک معجزه باشد و البته کاری است که امثال عطار در تذکرة الاولیاء به راحتی از عهده انجامش بر می‌آیند. در باره عبدالله بن مبارک، زاهد و محدث معروف خراسان آمده است که گفت:

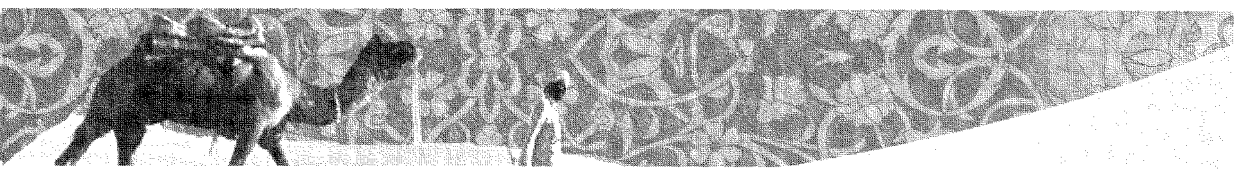
«روز ترویبه شبانگاه به دلم در آمد که فردا روز بازار دوستان است و موسم حاجیان، که به عرفات بایستند و یا خداوند هفت آسمان و هفت زمین مناجات کنند. من که از این حال محروم مانده‌ام، باری در خانه چرا نشینم؟ خیزم به صحرا روم و از محرومی خویش بالله تعالی زارم. گفتا به صحرا بیرون رفتم و گوشه‌ای اختیار کردم و با خود می‌گفتم: ای عاجز، کی بود که چنان گردی که هر جا که مرادت بود قدم آنجا نهی؟ در این اندیشه بودم که زنی می‌آمد میان بسته، بسان سیاحان عصابی به دست گرفته، چون مرا دید، گفت: یا عبدالله دوستان چون از خانه بیرون آیند هم بر در خانه منزل نکنند، تو چرا منزل کرده‌ای؟ از وطن خود می‌آیم و منزلگاهم خانه کعبه است. گفتم: از خانه کی بیرون آمده‌ای؟ گفت: امشب نماز خفتن به سپیجاب کرده‌ام و سنّت بلب جیحون گزارده‌ام و وتر به مکه خواهم گزارد، گفتم» ای خواهر، چون بدان مقام معظّم مقدّس رسی، مرا به دعا یاد دار. گفت: یا عبد الله موافقت کن. گفتم: همّت من موافقت می‌کند، لکن تن مرا این محل نیست. گفت: یا عبد الله، دوستان را همّت بسنده بود. خیز تا رویم. برخاستند و روی به راه نهادند. عبد الله گفت: همی رفتم و چنان می‌پنداشتم که زمین در زیر قدم من می‌نوردند. گفتا در ساعت چشمه‌ای آب دیدم. گفت: غسلی برآر، غسلی برآوردم. ساعتی دیگر بود صحرائی فراخ دیدم. گفت: یا عبد الله، صحرائی قیامت یاد کن و حاجتی که داری از الله تعالی بخواه. چنان کردم. ساعتی دیگر بود خانه کعبه دیدم و من چنان متحیر بودم که ندانستم که آن



کعبه است. از آنجا به موضعی دیگر شدم. گفت: اینجا بیاسای و لختی نماز کن که مقامی بزرگوارست. چند رکعت نماز کردم. از آنجا فراتر شدم. کوهی عظیم دیدم. بر سر آن کوه شدم، خلقی عظیم دیدم. گفتم این چه جای است و این قوم چه قوم اند؟ گفت: نمی دانی اینان حاجیانند که بر مروه ایستاده اند و دعا می گویند و تو بر کوه صفایی. گفتم: ما نیز آنجا رویم. گفت: نه، اینجا بنشین که ما آنچه بایست کرد کردیم. آن گه گفت: ای عبد الله، آن چشمه که بدان غسل آوردی، سر بادیه بود و آن صحرا که آنجا بایستادی زمین عرفات بود و آن خانه که دست بر او نهادی، خانه کعبه بود. چون این سخن بشنیدم، از هیبت بلرزیدم و بی هوش شدم، چون به هوش باز آمدم در خود تعجب همی کردم. گفت: ای عبد الله، چه تعجب می کنی به آنک به ساعتی چند از مرو به مکه آمدی؟ آن کس که از مرو به مکه به ساعتی بیاید، او را به حقیقت با عرفات و خانه چه کار؟! چنان به که آن دوستان که به عرفات ایستند، پیش عرش ایستند و ایشان که گرد خانه طواف می کنند...^{۱۰۰} البته همه این کرامات فقط برای راحت کردن سختی ها و جبران کمبودها و دشواری های موجود نیست، بلکه می تواند شامل بروز برخی از حالات عارفانه و دریافت های ویژه و خواب هم باشد.

این خبر که رابعه عدویه در سفر حج و در بادیه چنان بوده که کعبه در وسط بادیه به دیدارش رفته، نمونه دیگری از آمال و آرزوهای کرامت گونه در بادیه است؛ نقل است که وقتی دیگر به مکه می رفت. در میان بادیه کعبه را دید که به استقبال او آمده بود. رابعه گفت: «مرا ربّ البیت می باید. کعبه را چه کم؟ مرا استطاعت کعبه نیست. به جمال کعبه چه شادی؟ مرا استقبال «مَنْ تَقَرَّبَ إِلَيَّ تَبْرَأْتُ إِلَيْهِ ذِرَاعاً» می باید. کعبه را چه بینم؟»

نقل است که ابراهیم ادهم - رحمة الله علیه - چهارده سال سلوک کرد تا به کعبه رسید و گفت: «دیگران این بادیه به قدم رفتند، من به دیده روم.» دو رکعت نماز می کرد و قدمی می نهاد. چون به مکه رسید، خانه را باز ندید. گفت: «آه! چه حادثه است؟ مگر چشم مرا خلی رسیده است؟». هاتقی آواز داد که: «چشم تو را هیچ خلل نیست. اما کعبه به استقبال ضعیفه یی رفته است، که روی در اینجا دارد.» ابراهیم از غیرت بخروشید و گفت: «که باشد این؟». تا رابعه را دید که می آمد، عصا زنان، کعبه به مقام خود باز رفت. ابراهیم گفت: «ای رابعه این چه شور و کار و بار است که در جهان افکنده ای؟!». رابعه گفت: «تو شور در جهان افکنده ای که چهارده سال درنگ کرده ای تا به خانه کعبه رسیده ای.» ابراهیم گفت: «بلی، چهارده سال در نماز بادیه را قطع کردم.» رابعه گفت: «تو در نماز قطع کردی و من در نیاز» پس حج بگزارد و زار بگریست و گفت: «الهی! تو، هم بر حج وعده نیک داده ای و



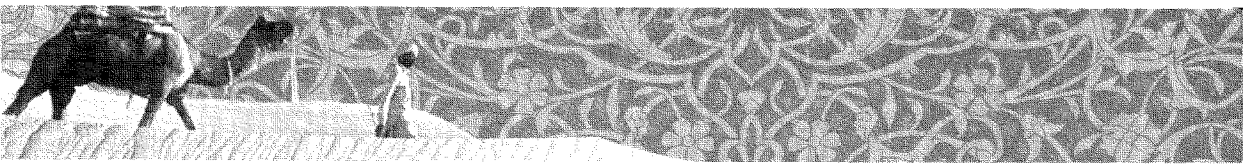
هم بر مصیبت. اکنون [اگر] حَجْم قبول نیست [بزرگ مصیبتی است]. ثواب مصیبتم کو؟
 پس با بصره آمد تا دیگر سال. پس گفت: «اگر پار کعبه به استقبال من آمد، امسال من
 استقبال کعبه کنم.»^{۱۰۱}

اما رسیدن کمک‌های غیبی هم در میان بادیه، جایگاه خاص خود را دارد؛ چنان که جامی در نوحات
 آورده است:

«احنف همدانی که از کبار مشایخ همدان بود، گفته که در بادیه بودم. تنها مانده شدم؛
 دست نیاز برداشتم و گفتم: خداوندا! ضعیفم و بر جای مانده و به ضیافت تو آمدم. چون
 این گفتم در دل من افتاد که مرا می‌گویند که تو را که خوانده است؟ گفتم: یا رب، این
 مملکتی است که طفیلی را گنجایی دارد. ناگاه کسی از پس پشت آوازی داد. باز نگریستم،
 دیدم که اعرابی‌ای است بر شتر سوار. گفت: ای عجمی، کجا می‌روی؟ گفتم: به مکه. گفت:
 تو را خوانده است؟ گفتم: نمی‌دانم. گفت: وی نه در این راه، استطاعت را شرط کرده است؟
 گفتم: آری، ولیکن من طفیلی‌ام. گفت: نیکو طفیلی تو مملکت گشاده است. گفت: می‌توانی
 که این شتر را غمخوارگی کنی؟ گفتم: آری. از شتر فرود آمد و به من داد و گفت برو به
 خانهٔ خدای تعالی.»^{۱۰۲}

دعای زاهد کی اجابت می‌شود؟ وقتی که او همهٔ سختی‌ها را تحمل کند. این سختی‌ها در بادیه بسیار
 است، اما زاهد که همهٔ این دشواری‌ها را تحمل کرده، مورد عنایات خاص الهی است و دعایش مستجاب.
 این داستان مولانا، هم وصفی از بادیه است و هم زاهد و هم آنکه او محل کرامات است و استجاب دعا:

زاهدی بس در میان بادیه	در عبادت غرق چون عبّادیه
حاجیان آنجا رسیدند از بلاد	دیده‌شان بر زاهد خشک اوفتاد
جای زاهد خشک بود او تر مزاج	از سموم بادیه بودش علاج
حاجیان حیران شدند از وحدتش	و آن سلامت در میان آفتش
در نماز استاده بد بر روی ریگ	ریگ کز نقش بجوشد آب دیگ
گفتی سرمست در سبزه و گلست	یا سواره بر براق و دل‌دست
یا که بایش بر حریر و حله‌هاست	یا سموم او را به از باد صباست
پس بمانند آن جماعت با نیاز	تا شود درویش فارغ از نماز
چون ز استغراق باز آمد فقیر	زان جماعت زنده روشن ضمیر
دید کآبش می‌چکید از دست و رو	جامه‌اش تر بود از آثار وضو
پس بپرسیدش که آیت از کجاست	دست را برداشت کز سوی سماست
گفت هر گاهی که خواهی می‌رسد	بی ز چاه و بی ز حبل من مسد



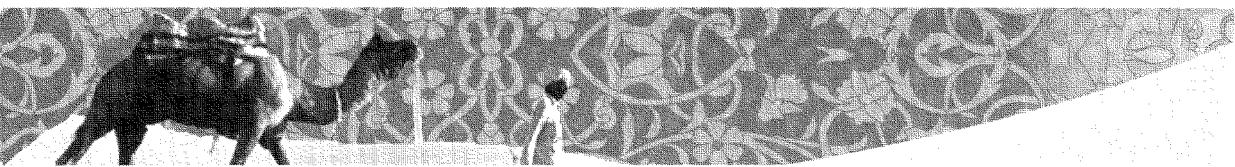
مشکل ما حل کن ای سلطان دین
 و نما سَری ز اسرارَت بما
 چشم را بگشود سوی آسمان
 رزق جویی را ز بالا خوگرم
 ای نموده تو مکان از لامکان
 در میان این مناجات ابر خوش
 همچو آب از مشک باریدن گرفت
 ابر می بارید چون مشک اشکها
 یک جماعت زان عجایب کارها
 قوم دیگر را یقین در ازدیاد
 قوم دیگر ناپذیرا ترش و خام

تا بیخشد حال تو ما را یقین
 تا ببریم از میان زناها
 که اجابت کن دعای حاجیان
 توز بالا بر گشودستی درم
 فی السماء رزقکم کرده عیان
 زود پیدا شد چو پیل آب کش
 در گو و در غارها مسکن گرفت
 حاجیان جمله گشاده مشکها
 می بریدند از میان زناها
 زین عجب والله اعلم بالرشاد
 ناقصان سرمدی تم الکلام^{۱۰۳}

وقتی کسی رنج این بادیه را کشید، لاجرم به کعبه که رسید، حتی اگر در کعبه به رویش بسته باشد، درهای الهی برای استعجاب دعایش باز است. این داستان از ادبیات ماوراءالنهر برجای مانده است که بانوی صابره زنی مؤمنه در ولایت ماوراءالنهر با شوهر و برادر خود روانه مکه معظمه شدند. چون به بغداد رسیدند، شوهرش در دجله افتاد غرق شد. آن عورت بی صبری نکرد و جزع و اضطراب نمود. چون به بادیه رسیدند، برادرش از شتر افتاد و جان به حق تسلیم کرد. زن گفت: **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** و صبر کرد و بی تابی نمود. چون به میقات رسیدند، دزدان بر قافله زدند و اموال آن زن تمام به غارت رفت. آن زن صبر کرد و جزع نمود و گفت: «خداوند! اراضی ام به آنچه رضای تو در آن است.»

چون احرام بست و به در مسجد الحرام رسید، خواست داخل شود که او را عادت زنان دست داد و حایض گردید. آن زن در مقابل کعبه سر بجانب آسمان کرد و آهی سرد از ته دل کشید و گفت:

«الهی تو دانایی که مرا از وطن و خویش و تبارم جدا ساختی و شوهر مرا در دجله غرق کردی و برادر مرا در بادیه هلاک نمودی و اموال مرا در بیابان به تاراج دزد دادی، چون به در خانه تو رسیدیم، در به روی من بستی. آیا در این، چه حکمت است؟» آن زن در حال مناجات آوازی شنید که ای زن صالحه دل خود را خوش دار که چندین لَبیک حاجیان و یا رب یا رب متقیان در هوا معلق مانده است و قدرت ندارند که در این درگاه دم زنند، اما صبر تو در بلای ما ضایع نیست. دعای تو بدرجه قبول و حج تو مقبول است در مقابل آن صبری که کردی.»^{۱۰۴}



در حکایت حلاج هم که همراه چند صد نفر روی به بادیه رفت و کرامت او توسط عطار نقل شده، آمده است:

«نقل است که رشید خرد سمرقندی عزم کعبه کرد و در راه مجلس می‌گفت. روایت کرد که حلاج با چهار صد صوفی روی به بادیه نهاد. چون روزی چیزی نیافتند، حسین را گفتند که ما را سر بریان می‌باید. گفت: بنشینید! دست در هوا می‌کرد و سر بریانی با دو قرص به یکی می‌داد. چهار صد سر بریان و هشتصد قرص بداد. بعد از آن گفتند: ما را رطب می‌باید، برخاست و گفت: مرا بیفشانید. بیفشاندند. رطب از وی می‌بارید تا سیر بخوردند. پس در راه هر جا که پشت به خاوبُنی باز نهاد، رطب بار آورد. نقل است که طایفه‌ای در بادیه او را گفتند: ما را انجیر می‌باید. دست در هوا کرد و طبقی انجیر تازه پیش ایشان نهاد. نقل است که یکبار او را در بادیه حلوا خواستند. طبق حلوای شکر پیش ایشان نهاد. گفتند: این حلوای باب الطّاق بغداد است. گفت: پیش ما چه بادیه و چه بغداد.»^{۱۰۵}

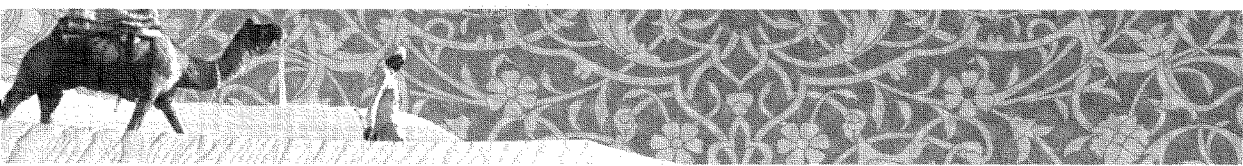
این قبیل داستانها در میان قصص صوفیه فراوان اما غیر قابل سنجش علمی است!

ی: سفر در بادیه راه حجاز و سفر در بادیه دل

عارفان و زاهدان خراسان، فراوان به حج می‌رفتند، اما کسانی مانند ابوسعید ابوالخیر هم بودند که به حج نرفتند و کعبه دل را طواف کردند. در این باره حتی آنان که به حج می‌رفتند، همیشه تأکید داشتند: حج واقعی آن است که در کعبه دل انجام شود. میباید در تفسیر کشف الاسرار که تفسیری عرفانی است گوید: «رَبِّ هَذَا الْبَيْتِ» (قریش: ۳) و در آن سوره دیگر گفت: «وَطَهَّرْ بَيْتِي». (حج: ۲۶) در این سوره اضافت ربوبیت با خانه کرد که: رَبِّ هَذَا الْبَيْتِ؛ خداوند این خانه، و در آن سوره اضافت خانه با خود کرد که: «وَطَهَّرْ بَيْتِي» پاک کن و پاک دار خانه من را. این چنان است که خانه را گفت: من آن توام، تو آن من. از این عجب‌تر هر که قصد خانه کعبه دارد، به حج و عمره، ایشان را کسان خویش خواند و زائران، تا بر لسان نبوت برفت که: «الحاجّ وفد الله علی بیته و العمار زوّار الله و حقّ علی المزور ان یکرّم زائره». (به نظر می‌رسد نویسنده در این زمینه چند روایت از حفظ داشته و از هر کدام جملاتی را آورده و تلفیق کرده است و مرادش حدیث زیر بوده که در منابع حدیثی شیعه آمده است: «الْحَاجُّ وَالْمُعْتَمِرُ وَفْدُ اللَّهِ وَ حَقُّ عَلَيَّ اللَّهُ أَنْ يُكْرِمَ وَفْدَهُ». بحار الأنوار، ج ۱۰، ص ۱۱۲)

اریاب معارف را اندر این معنی زبانی دیگر است؛ گفتند: حجّ دو نوع است؛ یکی از خانه خود شود به بیت الحرام، یکی از نهاد خود برخیزد به درگاه ذو الجلال و الاکرام. آن یکی تا عرفات است و این یکی تا معرفت معروف. آنجا چشمه زمزم است، اینجا اقداح شراب لطف دمام. آنجا قدمگاه خلیل است، اینجا نظرگاه خداوند جلیل. آنجا آیات بیّنات است و

بادیه، تلاقی تاریخ، جغرافیا، ادب و عرفان حج



اینجا آیات و الایات. آنجا رکن شامی و یمانی است، اینجا گنج معانی. آنجا به قدم روند، اینجا بهم روند:

آری به سرای دوست بس راهی نیست * * آن را که جز از دوست نظر گاهی نیست
 آن یکی را حاجّ مکه گویند، این یکی را حاجّ حقّ. ایشان کعبه از راه بادیه جستند، اینان از راه دل. در خبر است که فرشتگان، حاجّ مکه را استقبال کنند، راکبان را مصافحه کنند، پیادگان را معانقه کنند. اما حاجّ حقّ آن قوم باشند که فرشتگان ایشان را نبینند. آسمان و زمین بوی ایشان نشنود. عرش و کرسی بر ساق دولت ایشان نرسد! ای مسکین اگر قوت آن نداری که با مسافران راه حقیقت در بادیه صفت سفر کنی، باری سفر بادیه صورت را میان در بند که الله تعالی چنین می‌گوید: ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ﴾ کم از آن نباشد که با ساکنان کوی ما به خانه ما آیی. اگر پیل نتوانی بود، باری از پشه‌ای کم مباش که بر صورت پیل است! ^{۱۰۶}

و در متن کهن دیگری آمده است:

«سعیی که به سوی او می‌نمایم و توجّهی که بدان کو می‌کنم، حجّی است مرا مبرور که عرفات عشقبازان سر کوی یار باشد»؛ هر وقفه‌ای که بر آن باب، پای مرا دست می‌دهد، سایر وقفات حجّاج عالم را در میزان انتقاد اعمال، معادل است:

کعبه کجا برم چه کشم رنج بادیه * * کعبه ست کوی دلبر و قبله ست روی دوست ^{۱۰۷}
 در این باره داده‌های فراوانی در کتب عرفانی آمده که قابل توجه است؛ چنان که در کشف المحجوب آمده است:

«عجب دارم از آنک، بادی‌ها و بیابان‌ها ببرد تا به خانه وی رسد که اندرو آثار انبیای وی است چرا بادیه نفس و دریای هوا را نبرد تا به دل خود رسد که اندرو آثار مولای وی است؛ یعنی دل کی محلّ معرفت است بزرگوارتر از کعبه کی قبله خدمت است، کعبه آن بود کی پیوسته نظر بنده بدو بود و دل آنک پیوسته نظر حقّ بدو بود آنجا که دل دوست من آنجا، آنجا که حکم وی مراد من آنجا و آنجا که اثر انبیای من قبله، دوستان من آنجا و الله اعلم.» ^{۱۰۸}

اطلاق بادیه نفس نوعی استفاده استعاری از بادیه برای عبور از خواهش‌های نفسانی است. در این باره عبارت خواجه عبدالله بسیار رساست: «میان حاجی و کعبه، بادیه درمیان است و میان بنده و حق، نفس در میان است.» ^{۱۰۹}

و خواجه عبدالله باز گوید:

لیک عاشقان به از احرام حاجیان * * کانست سوی کعبه و آن است سوی دوست
کعبه کجا برم چه برم راه بادیه * * کعبه ست کوی دلبر و قبله ست روی دوست^{۱۱۱}
ایضا میدی گوید:

«پیر طریقت گفت: این علم سرّ حق است و این مردمان صاحب اسرار، پاسبان را بار از ملوک چه کار؟ در پیش آن کعبه ظاهر بادیه مردم خوار، و در پیش این کعبه باطن بادیه اندوه و تیمارا!»

عالمی در بادیه عشق تو سرگردان شدند * * تا که یابد بر در کعبه قبولت بر و بار
آن کعبه قبله معاملت است و این کعبه قبله مشاهدات، آن موجب مکاشف و این مقتضی معاینت، آن درگاه عزت و عظمت و این پیشگاه لطف و مباسطت!

گر نباشد قبله عالم مرا * * قبله من کوی معشوقست و بس
در زیارت آن کعبه ازار و ردا معلوم است. در زیارت این کعبه ازار تقرید و رداء تجرید است. احرام آن، لبیک زبان است، و احرام این، بیزاری از هر دو جهان است!
سپس شعر بالا؛ یعنی «لبیک عاشقان به از احرام حاجیان...» از خواجه عبدالله آمده است.^{۱۱۱}

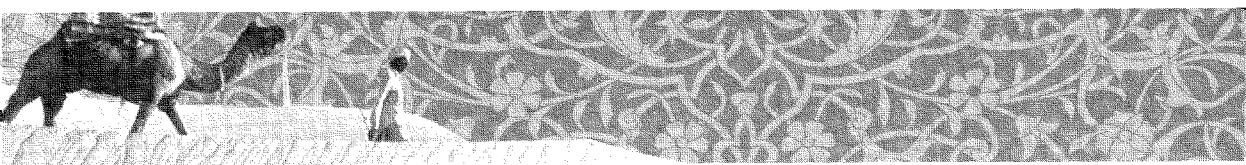
نیز رشیدالدین میدی گوید:

«آنجا طواف کعبه صورت است و اینجا طواف کعبه دل:

در راه خدا دو کعبه آمد منزل * * یک کعبه صورت است و یک کعبه دل
تا بتوانی زیارت دلها کن * * بهتر ز هزار کعبه باشد یک دل
آن یکی را حاج مکه گویند و این یکی را حاج حق! آنان کعبه را از راه بادیه جستند و اینان از راه دل!»^{۱۱۲}

در همین زمینه علاءالدوله سمنانی نوشته است:

«اگر به خاطر آید که به کعبه می باید رفت، جواب آن خاطر چنین می باید گفت که: مرا در صدر، کعبه هست که آن را دل گویند، آنجا به راه کعبه، بغداد است از بغداد بیرون می باید رفتن و به کوفه درآمدن، از آنجا قدم در بادیه نهادن؛ اینجا نیز به راه کعبه باطن، بغداد دنیاست از او بیرون می باید آمدن و در کوفه کفایت درآمدن، بعد از آن قدم در بادیه نفس نهادن. چون با چنین استعداد قدم در بادیه نفس نهد از راهزنان که خواطر شیطانی و نفسانی اند امن باشد. اما اگر بی این آلات و استعداد درآید این راهزنان هلاکش



کنند، چون این بادیه را قطع کرد به عرفات معرفت رسید و به مزدلفه زلفت و به آن منی خواهد رسید که منی بیندازد، اینجا سنگ بر شیطان زدن آسان گردد. سخن دراز نمی‌کنم که جزوها باید تا تمام شود، ندانم که به صد سال چنین حاجی پیدا شود یا نه و هر سال چندین هزار حاجی می‌گردند. شنوادم که آن فرزندان را به سفر کعبه اجازت نداده‌اند، اگر رجوع کند و به ریاضت و مجاهدت و خلوت مشغول گردد، آن فرزندان را به آید، چون بدین مشغول گردد، آن نیز مسلم گردد *إن شاء الله تعالی*.»^{۱۱۳}

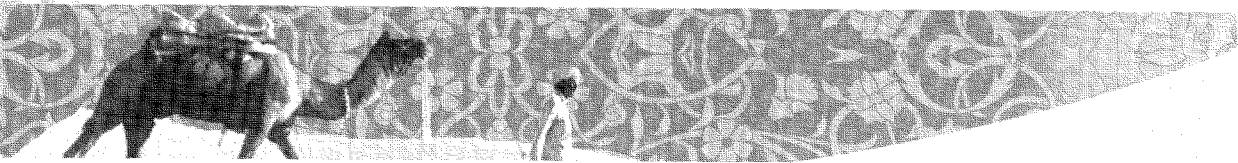
ادامه و استمرار ادبیات بادیه و حج تا دوره معاصر

در اشعار دوره قاجار همچنان بحث کعبه و بادیه دیده می‌شود و این رویه از سنت کهن ادبی باقی مانده و به ارث به این دوره رسیده است، در حالی در همین عصر، بادیه‌الاشام، همچنان دشواری‌هایش بر سر حج‌اج ایرانی وجود داشت و اعراب راهزن و بی‌آبی گسترده، جان بسیاری از حج‌اج ایرانی را می‌گرفت، اما آنچه بود این تجربه به دایره ادب وارد نمی‌شد. از میان شعرای محلی اصفهان در دوره قاجار، رجبعلی گلزار گوید:

بهر سفر کوی تو ای کعبه مقصود * * ما را به جز از فقر و فنا راحله‌ای نیست
در بادیه عشق تراز خار فراقست * * کس نیست که بر پای دلش، آبله‌ای نیست^{۱۱۴}
و در اینجا شعری هم از امام خمینی رحمته‌الله علیه بخوانیم که نشانگر استمرار آن ادبیات است:
همه جاخانه یار است که یارم همه جاست * * پس ز بتخانه سوی کعبه چسان آمده‌ام
راز بگشا و گرد باز و معما حل کن * * که از این بادیه بی تاب و توان آمده‌ام
تا که از هیچ کنم کوچ به سوی همه چیز * * بو الهوس در طمع گنج نهان آمده‌ام^{۱۱۵}

پی‌نوشت‌ها:

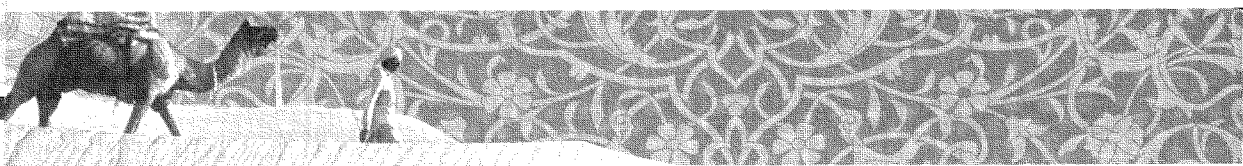
- ۱ . تذکره لباب الالباب، (تهران، ۱۳۶۱) ص ۷۰۹
- ۲ . دیوان خاقانی، ص ۴۰۰
- ۳ . دیوان اوحدی مراغی، (تصحیح امیر احمد اشرفی، تهران، ۱۳۶۲) ص ۷۷
- ۴ . حکیم سوزنی سمرقندی (به اهتمام ناصرالدین شاه حسینی، تهران، چاپخانه سپهر، بی‌تا) صص ۱۸۸ و ۱۸۹
- ۵ . دیوان سلمان ساوجی (تصحیح عباسعلی وفایی، تهران، انجمن مفاخر، ۱۳۷۶) ص ۱۱۸
- ۶ . همان، ص ۱۴۹



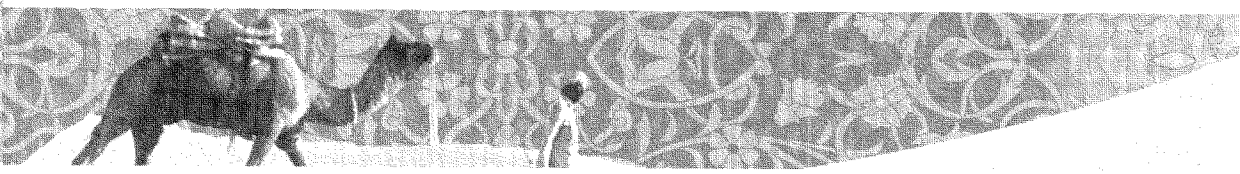
۷. بستان السیاحه، (میرزا زین العابدین شیروانی م ۱۲۵۳ق ۱، تهران، سنایی، بی تا) صص ۱۳۰ و ۱۳۱
۸. در باره راه‌های حج بنگرید به اثر نویسنده همین سطور با عنوان «راه حج، [تهران، سازمان جغرافیایی وزارت دفاع، ۱۳۸۹]، در خصوص راه جبل و برخی از گزارشها در باره آن بنگرید به مقاله بنده با عنوان «یک گزارش و سه سند در باره حج‌اج ایرانی راه جبل، نشریه میقات حج، شماره ۸۲ (زمستان ۱۳۹۱).
۹. جامع مفیدی، (مفیدی بافقی، به کوشش ایرج افشار، تهران، اساطیر، ۱۳۸۵) ج ۱، ص ۷۵
۱۰. اکبر نامه، (ابوالفضل مبارک، تهران، ۱۳۸۵)، ص ۲۶۷
۱۱. تاریخ شاهی، (به کوشش باستانی پاریزی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۵) ص ۱۸۸
۱۲. سندباد نامه (ظهیری سمرقندی، تهران، میراث مکتوب، ۱۳۸۱) ص ۱۴۳
۱۳. سند باد نامه، ص ۵۰
۱۴. خلاصه الأشعار، قسم کاشان (تهران، میراث مکتوب، ۱۳۸۴) ص ۲۵۴ (شعر از ابوتراب بیک انجدانی است).
۱۵. دیوان عطار، (با تصحیح تقی تفضلی، تهران، ۱۳۴۱) ۵۰۹ و ۵۱۰
۱۶. بدایع الوقایع، ج ۱، ص ۳۴۱
۱۷. بیاض تاج الدین وزیر، (قم، مجمع الذخائر، ۱۴۲۳) ج ۱، ص ۱۷۲
۱۸. تاریخ ادبیات ایران (ذبیح الله صفا، ج ۲، ص ۸۴۰
۱۹. کیمیای سعادت، ج ۱ ص ۴۷۸
۲۰. لطائف الاذکار، نسخه خطی، تصویر شخصی، برگ ۲۸ الف.
۲۱. مرموزات اسدی در مزمورات داودی (نجم الدین دایه رازی، به کوشش شفیعی کدکنی، تهران، سخن، ۱۳۸۶) ص ۹۰
۲۲. در باره نسخه‌های این کتاب بنگرید: فهرست دنا، ج ۶، ص ۱۲۲۲
۲۳. خاقانی گویا در اشاره به همین مسأله چنین گفته است: کعبه استقبالشان فرموده هم در بادیه، پس همه ره با همه لیبیک گویان آمده.
۲۴. رساله شمائل الاتقیاء نسخه کتابخانه مرکزی دانشگاه، ش ۵۲۰۴ برگ ۴۲ و ۴۳
۲۵. ترجمه احیاء علوم الدین، ج ۱، ص ۵۷۷
۲۶. اسرار التوحید، (تصحیح شفیعی کدکنی) ج ۱، ص ۱۰۰
۲۷. دیوان ناصر خسرو، (تصحیح مینوی و محقق، تهران، دانشگاه، ۱۳۶۵)، صص ۳۰۰ و ۳۰۱
۲۸. دیوان سلمان ساوجی، (تصحیح عباسعلی وفایی، تهران، ۱۳۷۵) ص ۱۴۹
۲۹. دیوان سلمان ساوجی، ص ۲۳۶
۳۰. دیوان سلمان ساوجی، ص ۸۱

شماره ۱۸۴ / زمستان ۱۳۹۲

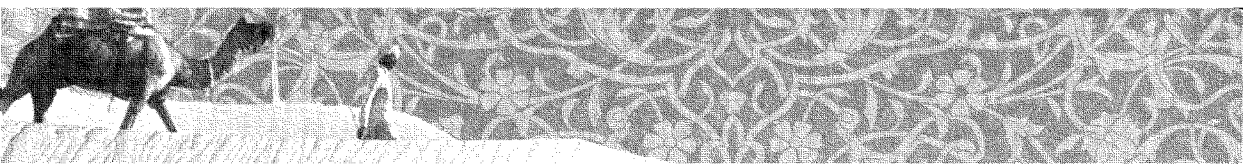
میقات



۳۱. دیوان منصور حلاج، ص ۱۴۶
۳۲. دیوان سلمان ساوجی، ص ۴۳۴
۳۳. سفرنامه‌های حج قاجاری، سفرنامه میرزا یعقوب، ج ۲، صص ۴۲۰ و ۴۲۱
۳۴. همان، ص ۴۴۶
۳۵. همان، ص ۴۵۲
۳۶. سفرنامه‌های حج قاجاری، سفرنامه فرهاد میرزا، ج ۳، ص ۱۸۴
۳۷. سفرنامه‌های حج قاجاری، سفرنامه حسینی طباطبایی تبریزی، ج ۳، ص ۶۸۸
۳۸. سفرنامه ناصری، ص ۱۳۸
۳۹. دیوان شمس، ج ۱، ص ۸۶
۴۰. دیوان حافظ، (تصحیح قزوینی و غنی)، غزل ۲۵۵، ص ۱۷۳
۴۱. کلیات سعدی، ص ۵۲۹
۴۲. کلیات سعدی، ص ۵۵۴
۴۳. همان، ص ۶۰۸
۴۴. کلیات عبید زاکانی، (به کوشش اقبال و اتابکی، تهران، ۱۳۴۳) ص ۶۸
۴۵. همان، ص ۱۳۱
۴۶. دیوان شمس، ج ۴، ص ۲۶
۴۷. دیوان قاسم انوار، ص ۲۵۱
۴۸. دیوان منسوب به حلاج، ص ۵۷
۴۹. ترجیعات سلمان ساوجی، ص ۴۶۶
۵۰. کلیات سعدی، (تهران، ققنوس) ص ۲۷۲
۵۱. منتخب التواریخ، ج ۱، ص ۳۲۹ (عبدالقادر شاه بداونی، تهران، ۱۳۷۹)
۵۲. دیوان ناصر خسرو، ص ۸۸
۵۳. آثار عجم، (محمد نصیر فرصت شیرازی، تهران، امیر کبیر، ۱۳۷۷) ج ۲، ص ۸۷۲
۵۴. تاریخ تذکره‌های فارسی، (گلچین معانی، تهران، سنایی، ۱۳۶۳) ج ۲، ص ۳۸۷
۵۵. فراند السلوک، [اسحاق سجاسی (قرن هفتم)، تصحیح عبدالوهاب نورانی وصال و غلامرضا افراسیابی، تهران، ۱۳۶۸] ص ۴۴۴
۵۶. دیوان خواجوی کرمانی، غزل ۵۶۶
۵۷. دیوان خاقانی، ص ۸۵۹
۵۸. دیوان اوحدی مراغی، ص ۷۷
۵۹. مجالس المؤمنین، (قاضی نورالله شوشتری، تهران، اسلامیه، ۱۳۷۷) ج ۲، ص ۶۹۷



۶۰. زین الاخبار گردیزی، ص ۲۸۳
۶۱. تاریخ ادبیات ایران، ج ۳، بخش ۲، ص ۷۴۱
۶۲. تذکرة ریاض العارفين، ص ۳۸۵
۶۳. طبقات الصوفیه انصاری، صص ۹۰، نفحات الانس، ص ۴۹
۶۴. دیوان حلاج، ص ۱۳۶
۶۵. دیوان سلمان ساوجی، ص ۵۸
۶۶. دیوان کامل امیر خسرو دهلوی، (به کوشش سعید نفیسی، تهران، جاویدان، ۱۳۶۱) ص ۴۳
۶۷. تاریخ تذکرة‌های فارسی ج ۲، ص ۱۰۴
۶۸. دیوان اوحدی مراغی، ص ۷۷
۶۹. دیوان سلمان ساوجی، ص ۳۴۱
۷۰. دیوان خواجوی کرمانی (به کوشش احمد سهیلی، تهران، پازنگ، ۱۳۶۹)، ص ۷۱۶
۷۱. همان، ص ۷۱۷
۷۲. زیان شعر در نثر صوفیه، (تهران، سخن، ۱۳۹۲) صص ۲۰۱-۱۸۵
۷۳. تبصرة المبتدی چاپ شده به اسم آفاق معرفت، ص ۹۶ (قم، ۱۳۸۱)
۷۴. تذکرة ریاض العارفين، ص ۷۱۵
۷۵. دیوان پروین اعتصامی، (به کوشش منوچهر مظفریان، تهران، ایران، ۱۳۶۷) ص ۳۸
۷۶. دیوان عطار، ص ۴۹۷
۷۷. کلیات شمس، ج ۲، ص ۶۵
۷۸. دیوان سلمان ساوجی، ص ۱۴۸
۷۹. دیوان خواجوی کرمانی، ص ۳۰۱
۸۰. تعبیری که در ظفرنامه تیموری (ص ۱۸۷ تهران، ۱۳۶۳) آمده است.
۸۱. دیوان خاقانی، ص ۴۰۱
۸۲. دیوان غزلیات خواجوی کرمانی، ص ۱۲۸ (تهران، ۱۳۷۸).
۸۳. همان، ص ۳۸۰
۸۴. دیوان اشعار خواجوی کرمانی، صص ۶۸۸ و ۶۸۹
۸۵. دیوان خواجو کرمانی، ص ۷۰۴
۸۶. رسائل فارسی ادهم خلخالی ص ۶۵۳
۸۷. تاریخ ادبیات ایران صفا، ج ۳، بخش ۲، ص ۱۰۵۴
۸۸. کتاب التعرف، ص ۴۷۵
۸۹. خلاصه تفسیر ادبی و عرفانی قرآن، ج ۱، ص: ۵۳۵ [رشیدالدین میبدی، تهران، ۱۳۸۳]



۹۰. نفحات الانس، ص ۱۰۵
۹۱. روح الارواح، (مؤلف: احمد سمعانی (م ۵۳۴) تهران، ۱۳۸۴) ص ۱۰۳
۹۲. مناقب الصوفیه، ص ۸۰
۹۳. کشف المحجوب، متن، ص ۴۹۳
۹۴. تذکرة الاولیاء، ص ۹۱
۹۵. تذکرة الاولیاء، ص ۳۰۵
۹۶. دیوان سلمان ساوجی، قصیده شماره ۸۷
۹۷. دیوان حافظ، غزل شماره ۵۲
۹۸. تذکرة الاولیاء، ص ۸۴۱
۹۹. ترجمه احیاء علوم الدین ج ۳، ص ۱۳۹، و بنگرید: راه روشن ترجمه المحجة البيضاء، ج ۶، ص ۲۳۴
۱۰۰. کشف الاسرار و عدة الأبرار، ج ۵، ص ۷۵۴
۱۰۱. تذکرة الاولیاء، ص ۶۴
۱۰۲. شرح عرفانی غزلهای حافظ، ج ۱ ص ۳۲۸
۱۰۳. مثنوی معنوی، کتاب دوم، بخش ۱۱۵
۱۰۴. ریاحین الشریعه، (تهران، ۱۳۷۰) ج ۴، ص: ۱۹ از جامع التمثیل
۱۰۵. مجمل فصیحی، (احمد بن محمد فصیح خوافی م ۸۴۵، به کوشش ناجی نصرآبادی، تهران، اساطیر، ۱۳۸۶) ج ۲ ص ۴۵۲
۱۰۶. کشف الأسرار و عدة الأبرار، ج ۱۰، ص ۶۲۹
۱۰۷. شرح نظم الدر (شرح قصیده تائیه ابن فارض) ص ۱۸۷ (تهران، میراث مکتوب، ۱۳۸۴).
۱۰۸. کشف المحجوب، (هجویری، تهران، طهوری، ۱۳۷۵) ص ۱۷۷
۱۰۹. رسائل خواجه عبدالله انصاری، ج ۲، ص ۴۶۸
۱۱۰. مناجات نامه خواجه عبدالله انصاری، ص ۳۸
۱۱۱. کشف الاسرار و عدة الأبرار، ج ۱، ص ۵۵۲
۱۱۲. خلاصه تفسیر ادبی و عرفانی قرآن، ج ۲، ص ۶۴۱
۱۱۳. مصنفات فارسی سمنانی، ص ۳۵۵
۱۱۴. رجال و مشاهیر اصفهان، (میر سید علی جناب، به کوشش رضوان عصارپور، اصفهان، ۱۳۸۵) ص ۴۶۴
۱۱۵. دیوان امام، ص ۱۴۰

